



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نقش آفرینی عاشورا

**در رویدادهای سیاسی اجتماعی
قرن نخست**

جهانبخش ثواقب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست

نویسنده:

جهانبخش ثواقب

ناشر چاپی:

نشریه فقه و اصول حکومت اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۷	مقدمه
۸	پیامدهای روحی و اخلاقی نهضت عاشورا
۸	اشاره
۸	برانگیختگی روحی و انقلاب علیه خود
۸	بروز اخلاق متعالی در جامعه
۸	برانگیختن روحیه مبارزه جویی و طرد اخلاق تسلیم پذیری و یأس آفرینی در میان مسلمانان
۹	تحولات سیاسی و اجتماعی
۹	اشاره
۱۱	اعتراض زید بن ارقم
۱۱	افشاگری‌ها و پیام رسانی‌های بازماندگان واقعه
۱۱	اشاره
۱۳	فعالیت‌های حضرت زینب در مدینه
۱۴	قیام عبدالله بن عقیف ازدی
۱۵	قیام مردم (واقعه حره واقم)
۱۷	قیام توابین در کوفه
۲۰	جنبش مختار در کوفه
۲۰	اشاره
۲۲	خونخواهی از قاتلان امام حسین
۲۲	پیکار با عبیدالله بن زیاد

- ۲۲ تلاش برای گسترش قلمرو
- ۲۳ اتحاد اشراف کوفه و زبیری‌ها علیه مختار
- ۲۴ ارزیابی شخصیت و قیام مختار
- ۲۴ نقش موالی در جنبش مختار
- ۲۵ مهاجرت اعراب کوفی به ایران
- ۲۶ موضع گیری‌های محمد حنفیه و ابن عباس
- ۲۶ پاورقی
- ۳۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۱-۴۹۸۶۷

سرشناسه: ثواقب، جهانبخش

عنوان و نام پدیدآور: نقش آفرینی عاشورا در رویدادهای سیاسی اجتماعی قرن نخست / ثواقب، جهانبخش
منشا مقاله: ، حکومت اسلامی، ش ۲۷، (بهار ۱۳۸۲): ص ۲۶۸ - ۳۱۱.

توصیفگر: قیام عاشورا

توصیفگر: فرهنگ اسلامی

توصیفگر: حسین بن علی (ع)، امام سوم

توصیفگر: قیامهای عصر امامت

توصیفگر: قیام توابین

توصیفگر: قیام مختار

توصیفگر: تاریخ اسلام

توصیفگر: زینب بنت علی بن ابیطالب (س)

توصیفگر: عوامل عقیدتی

پیشگفتار

نهضت اصلاحی و مقدس امام حسین (ع) حادثه عظیم و اثرگذاری در تاریخ اسلام می‌باشد که از یک سو اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود را دستخوش تغییرات اساسی کرده و از سوی دیگر نتایج روحی و معنوی عمیقی به جای گذاشت. برانگیختگی روحی و انقلاب علیه خود، بروز اخلاق متعالی در جامعه و پرداختن به اخلاق تسلیم‌پذیری و یأس، پیامدهای مثبت قیام حسینی در جان افراد می‌باشد. و از حیث سیاسی و اجتماعی، بازتاب سریع قیام امام حسین (ع)، وقوع قیام‌ها و حرکت‌های متعددی در شهرهای اسلامی بود که اوضاع نظام خلافت و ارکان حکومت اموی را متزلزل کرد. نویسنده در این مقاله سعی کرده است با رویکردی تاریخی این حوادث را در قرن نخست پس از شهادت امام حسین (ع) تبیین نماید. وی ابتدا به اعتراض زید ابن ارقم در مجلس ابن زیاد و نقش بسیار سازنده کاروان اسیران به‌ویژه امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) در گسترش و استمرار نهضت حسینی پرداخته، سپس قیام عبدالله بن عقیف ازدی، قیام مردم مدینه، قیام توابین و مختار در کوفه را به عنوان حرکت‌های متأثر از نهضت امام حسین (ع) مورد بررسی قرار داده است.

مقدمه

قیام امام حسین (ع) از جمله نهضت‌های اصلاحی و مقدس در تاریخ اسلام می‌باشد که پیامدهای گوناگونی را در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، اخلاق و معنویت (انقلاب درونی)، و الهام‌بخشی و اثرگذاری (الگوسازی) در روند مبارزه مکتبی در پی داشته است. به عبارتی، این قیام هم پیامدهای آنی داشت که در جغرافیای حادثه یعنی حوزه اصلی یا مرکزی خلافت اسلامی (عراق،

حجاز و شام) رخ نمود و اوضاع سیاسی موجود را دستخوش تحولاتی قرار داد و هم از جنبه الهام‌بخشی و تأثیرگذاری، در قیام‌های بعدی و مبارزات تاریخی شیعه و علویان مؤثر بود. از طرفی این قیام دارای نتایج روحی - روانی یا اخلاقی - معنوی مهمی بود که در نوع خود بی‌نظیر است. زیرا قیام کربلا- توانست در جامعه اسلامی هم انقلاب درونی (تحول روحی) ایجاد کند و هم انقلاب برونی (حرکتها و جنبش‌های سیاسی) را دامن بزند. این قیام در نوع خود از نظر خلق حماسه‌های بی‌بدیل و نمایش هنرهای جاودانه انسانی و ظهور کمالات معنوی و تبلیغ عملی رسالت الهی، بی‌همتاست. جلوه‌های ویژه بسیار و پیام‌های ناب فراوان دارد و تفسیر بارزی است از اندیشه متعالی حقیقت‌گرا در برابر تفکر مصلحت‌اندیشانه و دنیاگرایانه، تقابل دین‌محوری با حکومت‌خواهی و سیاست‌زدگی و قدرت‌طلبی، رویارویی رهبری دینی با ملوکیت و اشرافیت قبیلگی و امارت دنیوی (عرفی).

پیامدهای روحی و اخلاقی نهضت عاشورا

اشاره

مظلومیت قیام امام حسین (ع) و پیام‌رسانی و آگاهی‌بخشی بازماندگان و حاملان رسالت عاشورایی موجب بروز یک تحول روحی و خوددرگیری اخلاقی در جان جماعت خفته آن روز گردید، اگر چه در درازنای تاریخ نیز الگویی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز بوده است. در بعد اخلاقی و روحی می‌توان پیامدهای زیر را برای این قیام مطرح نمود:

برانگیختگی روحی و انقلاب علیه خود

این قیام توانست که افراد را علیه خود بشوراند و آنها را از درون دچار تحول و برانگیختگی نماید. وجدان خفته مردم سست‌عهد از نو بیدار شد و کوفیان از پیمان‌شکنی خود تأسف خوردند. قیام عاشورا، موجی شدید از احساس گناه در وجدان مسلمانان برانگیخت که از یک طرف شعله قیام و دست‌شستن از جان را در آنان برمی‌افروخت و از طرف دیگر، نفرت و دشمنی با عاملان فاجعه را در آنان تقویت می‌کرد.

بروز اخلاق متعالی در جامعه

قیام امام حسین (ع) که تجلی اخلاق عزت و سرافرازی در برابر اخلاق ذلت و تسلیم‌پذیری بود، نوعی اخلاق بلندنظرانه که دیدگاه انسان را به دنیا و زندگی و دلبستگی‌های آن دگرگون می‌ساخت، پدید آورد که عمومیت یافتن آن می‌توانست جامعه را از بنیاد اصلاح کند. امام حسین (ع) و یارانش در مبارزه مکتبی خود بر ضد بنی‌امیه، اخلاق عالی اسلامی را با همه صفا و طراوت آن نشان دادند. در کربلا از امام حسین (ع) صفاتی ظهور کرد که نمایانگر تعالی روح و شأن‌الای او بود؛ صفاتی مانند: فداکاری و گذشت و ایثار، ایمان قوی، صبر، رضا و تسلیم، عمل بر محور حق، شجاعت روحی و صلابت.

برانگیختن روحیه مبارزه جویی و طرد اخلاق تسلیم‌پذیری و یأس آفرینی در میان مسلمانان

وضعیت اخلاقی حاکم بر جامعه اسلامی، اخلاق مصلحت‌اندیشی و گریز از مواجهه با ظلم و ستم بود. قیام عاشورا، این اخلاق تسلیم‌پذیری را به اخلاق مبارزه و ایستادگی در برابر ظلم تغییر داد. این قیام با فروریختن موانع روحی و اجتماعی بازدارنده انقلاب، روح مبارزه‌جویی را در مسلمانان برانگیخت و آنان را علیه بنی‌امیه به حرکت واداشت. در جامعه آن‌روز بر مردم اخلاق شکست و ناامیدی حاکم بود. خلق و خوی منفی، ترس و یأس در میان آنان رواج داشت. امام حسین (ع) کوشش کرد تا این اخلاق منفی و

شکست‌پذیرانه را دگرگون سازد. او بر آن بود تا اخلاق جدید را در چشم امت و در وجدان و ضمیر او جایگزین کند تا از این شکست روحی که به آن تن داده بود رهایی یابد. از این رو امام همه نیرو و امکانات خویش را برای مبارزه تجهیز نمود و نه تنها خویش بلکه همه یاران و فرزندان و اهل‌بیت خود را در این راه فدا کرد تا راه را بر اخلاقیات شکست برنهد. بدین سان، امام با برنامه‌ای شگفت‌آور و دقیق، اراده و وجدان امت شکست‌خورده را به او باز گردانید و اخلاق شکست‌خورده را از ساحت او طرد نمود. در اثر این قیام، بنیاد کاخ ظلم و اژگون گردید و اسلام تجدید حیات یافت و رونقی در دین پدید آمد. این کار را امام (ع) بدین صورت انجام داد که با حرکات قهرمانانه خود شخصیت معنوی مسلمانان را بیدار و احیاء کرد، به آنان حس استغناء و بی‌نیازی و درس بردباری در شداید داد و در آنها حماسه‌ای را که مرده بود زنده کرد. احساس بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکمفرما بود، تضعیف کرد و ترس را فرو ریخت و به اجتماع اسلامی شخصیت داد؛ زیرا امویان شخصیت اسلامی را در میان مسلمانان از بین بردند. امام حسین (ع) به عنوان یک مصلح توانست در ملت اسلام حماسه و غیرت ایجاد کند، حمیت و شجاعت و سلحشوری به وجود آورد و با شهادت خویش در پیکره امت اسلامی، خونی را به جوشش آورد که در رونق دوباره اسلام تأثیرگذار باشد. او باروشهای خاص تبلیغی خود در طول مبارزه و قیام توانست پیام اسلام را به بهترین وجهی به مردم برساند و پس از شهادت وی، کاروان اسیران، حضرت علی بن‌الحسین (ع) و حضرت زینب (س) بهترین مبلغ پیام او شدند که در آگاهی بخشی جامعه آن روز بسیار مؤثر بود. [۱] «شیخ علائلی» با ذکر عظمت‌های امام حسین (ع) که در کربلا به خوبی به نمایش گذاشته شد مانند: عظمت پابندی به اصول (بعد اعتقادی)، عظمت صراحت در گفتار (بعد عملی)، عظمت قاطعیت در عمل، عظمت زیربار ظلم نرفتن، عظمت قهرمانی و عظمت کوچک شمردن مشکلات، درسهای پر افتخاری را برای قیام او ذکر می‌کند. [۲] به اعتقاد وی، امام حسین (ع) اگرچه مصائب بس دردناک و تلخ دید اما درسی افتخارآمیز، آموزشی پر فضیلت و والا- و انسانی بزرگ، یادی جاودان، و منزلت و مقامی بس بلند در نزد خداوند و مردم به جای گذاشت. او به ما آموخت که چگونه گوهر انسانی خویش را نگه داریم و به خود آگاهی برسیم و چگونه در دفاع از کرامت خویش تا رسیدن به هدف از پای ننشینیم و چگونه در راه اندیشه مقدس خویش عمل کنیم و چگونه یک رهبر اهل عمل را اراده‌ای استوار و بزرگوار و سازش‌ناپذیر و کوبنده بایسته است. حسین (ع) بهترین نمونه خود آگاهی است و خود آگاهی را آن چنان که شایسته آن است به ما آموخت. او عالی‌ترین نمونه پاسداری از کرامت انسانی و دفاع از آن و جانبازی در راه آن را به ما نشان داد زیرا نعمت کرامت، در نظر آزادگان با ارزش‌تر از نعمت وجود است. امام حسین (ع) به ما نمونه ارائه می‌دهد که چگونه به عقاید مقدس خود و هدف عمومی خدمت کرد. او نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می‌دهد که چون در میدان حق و باطل به پیکار فرو می‌روند و جز با پیروز گردانیدن حق یا فدا شدن در راه آن، از میدان بر نمی‌گردند. [۳]

تحولات سیاسی و اجتماعی

اشاره

بازتاب سریع قیام امام حسین (ع) در عرصه سیاسی وقوع قیام‌ها و حرکت‌های متعددی در شهرهای اسلامی بود که اوضاع نظام خلافت را کاملاً دگرگون کرد. تحت تأثیر این قیام و پدیدار شدن ضعف و سستی در ارکان حکومت سفیانی، مردم به جنبش در آمدند و نظام اموی را مورد تهدید قرار دادند. این قیام‌ها از نظر ماهیت و هدف چند دسته بودند. برخی متأثر از حرکت امام حسین (ع) بود و برخی نیز با بهره جستن از ضعف بنی‌امیه که ناشی از قیام و شهادت امام (ع) دست به حرکت‌هایی زدند: ۱. واکنش‌های فردی هواخواهان شیعی امام حسین (ع) به صورت اعتراض یا درگیری ۲. مبارزات و فعالیت‌های وابستگان و منسوبان امام حسین

(ع)، (بنی‌هاشم) و علویان علیه نظام اموی ۳. قیام‌ها و نهضت‌های گسترده مردمی به خونخواهی امام حسین (ع) و مبارزه با حکومت اموی ۴. شورش‌ها و حرکت‌هایی که مدعیان قدرت در عرصه سیاسی موجود به منظور دست‌اندازی بر حکومت، و در نزاع قدرت برپا کردند. ۵. عملیات متعدد خوارج در عراق که در نتیجه تزلزل حکومت اموی، گسترش یافت. در این قیام‌ها انگیزه‌های متفاوتی از: انگیزه دینی و اخلاقی و رضایت حق تعالی، خونخواهی از قاتلان امام حسین (ع)، دفاع از خاندان رسول‌الله (ص) و حقانیت آنها، سرنگونی حکومت اموی، رسیدن به حکومت و قدرت و... وجود داشت. بنابراین می‌توان آنها را به قیام‌های: مذهبی، سیاسی و سیاسی - مذهبی تقسیم کرد. قیام‌ها و شورش‌های گسترده‌ای که در قلمرو خلافت اسلامی (در عراق، حجاز و شام) رخ داد تحولاتی را در عرصه سیاسی و اجتماعی پدید آورد که نتیجه آن عبارت بود از: ۱. ضعف و تزلزل در ارکان حکومت اموی و منفور شدن امویان نزد مردم ۲. شکل‌گیری دسته‌بندی‌های قبایلی در عرصه زور آزمایی قدرت ۳. رشد حرکت‌های انقلابی گری شیعی و مبارزه علویان با نظام اموی ۴. تزلزل اندیشه سیاسی تبعیت محض از خلیفه ۵. محبوبیت یافتن خاندان علی (ع) و رویکردی دوباره به پذیرش رهبری آنان. در واقع فاجعه هولناک کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) و یارانش و به اسارت رفتن خاندان نبوت و افشاگری‌های سفیران انقلاب - امام علی بن حسین (ع) و حضرت زینب (س) - در کوفه و شام، موجب بیداری مردم شهرهای مختلف و پی بردن به عمق جنایات بنی‌امیه گردید. در اثر این قیام، ماهیت واقعی حکومت سفیانیان برای مردم حقیقت‌طلب آشکار شد. بسیاری از مردم دریافتند که ماهیت این حکومت نه از نظر شکل و بنیان آن، و نه از نظر شیوه زمامداری و اجرای قوانین و دستگاه قضاوت بر اساس اسلام نبوده بلکه ماهیتی غیر اسلامی دارد. قیام عاشورا موجب در هم شکسته شدن چارچوب ساختگی دینی که امویان و حامیانشان تسلط خود را بر آن استوار ساخته بودند، شد و روح بی‌دینی جاهلیت را که روش حکومت یزید بود رسوا ساخت، در نتیجه نقش خلفا به عنوان حامیان اسلام زیر سؤال رفت و دینداران واقعی خلفا را نقطه مقابل و مخالف اسلام قرار دادند. رفتار سیاسی دستگاه خلافت در برابر این حرکتها، پس از تسلط بر اوضاع نابسامان داخلی و رفع مشکلات، در اعمال سیاستهای زیر متجلی شد: ۱. شدت یافتن سیاست فشار و سرکوب به ویژه بر عناصر مبارز شیعی به عنوان یکی از نیروهای تهدید کننده پایه‌های اقتدار خلفا، ۲. سرکوب خشونت‌آمیز شورش‌ها و هتک حرمت به مقدّسات و ارتکاب رفتارهای ناروا و غیر اسلامی در برخورد با قیام‌کنندگان. ۳. گماشتن حکام خشن، سخت‌گیر و سفاک بر نواحی شورش‌خیز به ویژه عراق به منظور مهار کردن مردم و جلوگیری از وقوع شورش‌ها. این گونه سیاستهای خشن و سرکوبگرانه، برای شیعه پیامدهایی را به دنبال داشت از جمله: ۱. تغییر شیوه مبارزه ائمه شیعه از حرکت‌های جهادی به نهضت گسترده فکری و فرهنگی ائمه شیعه با این روش به فقه شیعه نظام بخشیدند و روند مبارزه مکتبی را با استفاده از ابزار «تقیه» حفظ نمودند، مانند استفاده امام سجاد (ع) از دعا و نیایش و حفظ و احیای خاطره شهیدان کربلا، و نهضت عظیم فرهنگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع). البته این به معنای فروخوابیدن مبارزات علویان و طالبین و عناصر انقلابی شیعی علیه نظام اموی نمی‌باشد که این مبارزات در خلال حکومت امویان همچنان ادامه داشت. ۲. مهاجرت برخی از شیعیان عرب (کوفی) به ایران در اثر کشتارها و فشارهایی که بر آنها اعمال می‌شد، که خود موجب راه یافتن اندیشه شیعی به شهر قم و از آنجا به دیگر نقاط شد. ۳. رشد ادبیات حماسی و انقلابی شیعه شاعران بزرگی با بهره جستن از حماسه عاشورا، این ادب حماسی را پروراندند. این ادبیات ضمن حفظ یاد و خاطره نهضت عاشورا و نشر پیام آن و بزرگداشت و تکریم اهل بیت و پیشوایان شیعه، روح مبارزه را علیه حکام ستمگر برافروخته نگاه می‌داشت و در تحریک مردم به خیزش علیه بیدادگری‌ها مؤثر بود. ابوالاسود دثلی، کثیر عَزّه، فرزدق، کمیت بن زید اسدی، سید حمیری، منصور نَمَری، دیک الجن، دعبل خزاعی، ابن رومی، حَمّانی عَلَوی، [۴] و دیگران در زمره این شاعرانند. همچنین، ضرورت حفظ خاطره قیام امام حسین (ع) و اهداف او موجب پدید آمدن ادب مدیحه‌سرایی و ظهور چهره‌های برجسته‌ای در این نوع شعر، و برپایی مجالس فضایل و مناقب‌خوانی، روضه‌خوانی و شمایل‌گردانی و هنر نمایشی تعزیه در میان شیعیان گردید که تا به امروز نیز در قالب هیئت‌های مذهبی نمودار است. اینک به تبیین اجمالی تحولات سیاسی و اجتماعی

متأثر از نهضت عاشورا خواهیم پرداخت.

اعتراض زید بن ارقم

از جمله فریادهای اعتراضی که پس از واقعه کربلا علیه نماینده یزید در کوفه بلند شد از زید بن ارقم انصاری بود. وی هنگامی که دید ابن‌زیاد در مجلسی مملو از چهره‌های سرشناس شهر، بزرگان نظام حکومتی، فرماندهان نظامی و هیأت‌های نمایندگی قبایل مختلف و... که در کوفه برای نمایش قدرت و پیروزی خود آراسته بود، با چوب بر دندان‌های مبارک حسین (ع) می‌زند، گفت: «به خدا قسم دیدم دو لب رسول‌الله (ص) بر این دو لب بود و بر آن بوسه می‌زد». آن‌گاه گریست و از نزد او برفت. وی به مردم می‌گفت: «پسر فاطمه (س) را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید تا نیکان شما را بکشد و اشرار شما را برده کند. به ذلت رضا دادید، پس ملعون باد کسی که به خواری رضایت دهد». [۵] برخی منابع حکایت می‌کنند که ابن‌زیاد، زید را مخاطب قرار داده و گفت: «خدای چشمان تو را گریان بدارد، به خدا سوگند که اگر پیرمردی فرتوت و نادان نبودی و عقلت زایل نشده بود گردنت را می‌زدم». [۶] از جمله کسان دیگری که عمل زیاد را در آن مجلس تقبیح کرد انس بن مالک است که خود یکی از راینان قضیه می‌باشد. او می‌گوید: هنگامی که عیدالله بن زیاد سر بریده حسین (ع) را در مقابل داشت، دندانهایش را با چوبدستی می‌کوبید و می‌گفت که: چه زیبا بوده است. من به او گفتم: «به خدا سوگند که این عملت را تقبیح می‌کنم چرا که خود دیدم این لبها را که تو می‌کوبی رسول خدا آن را می‌بوسید». [۷].

افشاگری‌ها و پیام‌رسانی‌های بازماندگان واقعه

اشاره

پس از شهادت امام حسین (ع) در دهم محرم سال شصت و یکم هجری، دشمنان زن و فرزندان او و بازماندگان شهدای کربلا را اسیر و به کوفه و از آنجا به شام بردند. و ادامه رسالت کاروان هجرت و جهاد و شهادت امام حسین (ع) بر دوش کاروان اسیران به پیشوایی علی بن الحسین (ع) و حضرت زینب (س) قرار گرفت و آن دو بزرگوار توانستند پیام خونین عاشوراییان را به شهرهای اسلامی آن روز برسانند و مردم را به فجایع حکومت یزید و امویان آگاه سازند. سخنرانی حضرت زینب (یا ام کلثوم) در کوفه و سرزنش آن مردم، آنها را دگرگون کرد تا جایی که مردم دست بر هم می‌زدند و گریه می‌کردند. حضرت زینب با خطبه خود و جوابهای کوبنده‌ای که به ابن‌زیاد داد، او را در کاخ خود در کوفه رسوا نمود. وقتی اسرا را به کاخ ابن‌زیاد آوردند، او خطاب به زینب گفت: خدا را شکر که شما را رسوا کرد و نشان داد که آنچه می‌گفتید دروغی بیش نبود. حضرت زینب (س) گفت: «سپاس سزاوار خدایی است که ما را به محمد گرامی داشت. جز فاسق دروغ نمی‌گوید، جز بدکاره رسوا نمی‌شود و آن ما نیستیم؛ دیگرانند». ابن‌زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ حضرت زینب در جواب گفت: «از خدا جز خوبی ندیدم. برادرم و یاران او به راهی رفتند که خدا می‌خواست. آنان شهادت با افتخار را برگزیدند و بدین نعمت رسیدند اما تو پسر زیاد، خود را برای پاسخ آنچه کردی آماده کن». [۸] همچنین در اثر سخنان کوبنده حضرت زینب (س) در شام، یزید در مرکز حکومت خود در پیش دیدگان مردم رسوا شد. وقتی یزید با عصا به دندانهای امام حسین (ع) می‌زد و می‌گفت: «کاش بزرگان من که در بدر کشته شدند می‌بودند و به من دست میرزاد می‌گفتند و می‌دیدند که انتقام آنها را از اولاد احمد گرفته‌ام»، [۹] حضرت زینب خطاب به او سخنانی بر زبان راند که تاثیر عمیقی بر مردم شام گذاشت و در دگرگونی اوضاع علیه یزید مؤثر بود: «... یزید پنداری اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است، و چون اسیران شهر به شهرمان می‌برند، در پیشگاه خدا ما را تنگ است؟ و ترا بزرگواری و آنچه

کردی نشانه سالاری؟ به خود می‌بالی و از کرده خویش خوشحالی؛ که جهان تو را به کام است و کارهایت به نظام؟ نه چنین است، این شادی، تو را عزاست و این مهلت برای تو بلاست.... ای پسر آزادشدگان، این آیین داد است که زنان و کنیزانت را در پرده نشانی و دختران پیغمبر را از این سو بدان سو برانی؟ حریم حرمتشان شکسته و نفس‌هایشان در سینه بسته، نژند بر پشت شتران و شتربانان آنان، دشمنان..... با چوبدستی به دندان جگر گوشه پیغمبر می‌زنی؟ و جای کشتگان را در بدر خالی می‌کنی؟ که کاش بودند و مرا می‌ستودند. آنچه را کردی، خرد می‌شماری؟ و خود را بی‌گناه می‌پنداری؟ چرا شاد نباشی؟ که دل ما را خستی و از رنج سوزش درون رستی و آنچه ریختی خون جوانان عبدالمطلب بود، ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین. و به زودی بر آنان خواهی درآمد، در پیشگاه خداوند متعال و دوست خواهی داشت که کاش کور بودی و لال.... خدایا حق ما را بستان و کسانی را که بر ما ستم کردند، به کیفر رسان. یزید! به خدا جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خویش را نبریدی و به زودی و ناخواسته بر رسول خدا در می‌آیی. روزی که خویشان و کسان او در بهشت غنوده‌اند و خدایشان در کنار هم آورده است و از بیم و پریشانی آسوده‌اند. ۰۰۰۰ به زودی آن که تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده، خواهد دانست که زیانکار کیست و خوار و بی‌مایه چه کسی است. در آن روز داور، خدا و دادخواه، مصطفی و گواه بر تو، دست و پاهاست. اما ای دشمن و دشمن‌زاده خدا، من هم اکنون تو را خوار می‌دارم و سرزنش تو را به چیزی نمی‌شمارم... این دست جنایت است که به خون ما می‌آلایند و گوشت ماست که زیر دندان می‌خایند و پیکر پاک شهیدان است که گرگان بیابان از هم می‌ربایند.... تو پسر مرجانه را به فریاد می‌خوانی و او از تو یاری می‌خواهد. با یارانت در کنار میزان ایستاده، چون سگان بر آنان بانگ می‌زنی و آنان به روی تو بانگ می‌زنند و می‌بینی نیکوترین توشه‌ای که معاویه برای تو ساخت، کشتن فرزندان پیغمبر بود که گردنت انداخت. به خدا، که جز از خدا نمی‌ترسم و جز به او شکوه نمی‌برم، هر حيله‌ای داری به کار بر و از هر کوششی که توانی، دست مدار و دست دشمنی از آستین بر آر، که به خدا این عار به روزگار ز تو شسته نشود....» [۱۰] بنا به نقل مقاتل و تواریخ، سخنانی نیز بین امام سجاد (ع) و یزید رد و بدل شد. سخنان امام به ویژه بر منبر شام در جمع مردم، [۱۱] و نیز روشنگری‌هایی که در برابر رفتار برخی از شامیان نمود [۱۲] موجب آگاهی مردم از اصل واقعه و نگرانی و بیم یزید از عاقبت فاجعه‌ای که انجام داده گردید. شامیان دریافتند کسانی که با چنان وضع فجیعی در عراق کشته شدند، شورش و خراج از دین نبودند. آنان خاندان کسی هستند که یزید به نام وی بر مسلمانان حکومت می‌کند. امام سجاد (ع) در خطبه خود در حضور یزید ابتدا به تفصیل، خود و خاندانش را به مردم می‌شناساند. «... من پسر مکه و منایم، من پسر زرم و صفایم، من پسر محمد مصطفایم.... مردم، خدای تعالی ما اهل بیت را نیک آزمود، رستگاری، عدالت و پرهیزگاری را در ما نهاد و رایت گمراهی و هلاکت را به دشمنان ما داد. ما را به شش خصلت برتری و بر دیگر مردمان سروری داد. بردباری و دانش، دلاوری و بخشش را به ما ارزانی فرمود، و دل مؤمنان را جایگاه دوستی و منزلت ما نمود. آمدوشد فرشتگان در خانه ما و فرود آمدن‌گاه قرآن آستانه‌ماست....». پس از آن که مؤذن در اذان گفت: اشهد ان محمداً رسول الله، امام سجاد (ع) رو به یزید کرد و گفت: «یزید! محمد جد توست یا جد من؟ اگر گویی جد توست دروغ گفته‌ای و اگر گویی جد من است، چرا پدرم را کشتی؟ و زنان او را اسیر گرفتی؟» سپس فرمود: «مردم! آیا میان شما کسی هست که پدر و جدش رسول خدا باشد؟» که به یکباره شیون از مردم برخاست. [۱۳] این سخنان و پیشامدهای متعاقب آن علاوه بر آگاهی مردم (چه در کوفه و چه در شام) با عمق فاجعه و بر ملا شدن ماهیت حکومت یزید، سبب شد که یزید به دلجویی از بازماندگان امام حسین (ع) برخیزد و آنان را بیش از این در دمشق نگاه ندارد و گویند حتی یزید دستور داد که جای مناسبتری برای اسرا فراهم گردد. به نقل طبری، یزید علی بن الحسین را طلبید و گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را. اگر من با حسین بودم هر چه از من می‌خواست می‌دادم و به هر صورت بود مرگ را از او باز می‌داشتم هر چند به بهای نابودی بعض فرزندانم باشد. لیکن چنانکه می‌بینی قضای خدا چنین خواست! به من نامه بنویس هر چه می‌خواهی انجام می‌شود. [۱۴] از این پس چندان که امام در شام بود به هنگام نهار و

شام او را نزد خود می‌خواند. [۱۵] بلاذری نوشته است به علی بن الحسین گفت: «اگر دوست داری نزد ما بمان هر چه خواهی به تو می‌دهیم اما او رفتن به مدینه را اختیار کرد و یزید وی را به مدینه فرستاد.» [۱۶] امام سجاد (ع) پس از بازگشت به مدینه نیز فعالیت‌های خود را به شکلی دیگر ادامه داد. او با کناره‌گیری از حرکت‌های تند و مسلحانه موجود به دلیل حساسیت نظام اموی نسبت به وی و ماهیت برخی از رهبران این حرکتها، به مبارزه‌ای آرام و اثربخش در قالب زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره قیام عاشورا، تبیین معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش، بیان فضایل اهل بیت پیامبر (ص) و تداوم امامت و رهبری شیعیان راستین، دست زد. او در نیایش‌های خود با تکرار صلوات و تحیت بر محمد و آل محمد (ص) نظام صالح و حکومت حق را به یاد می‌آورد. یاد مریبان و رهبران عدالت و فداکاران را در جامعه زنده نگاه می‌داشت و در جهت کوبیدن باطل و یاری حق و نگهبانی از اسلام، از خداوند توفیق طلب می‌کرد. او همچنین کمک و هدایت گمراهان، رسیدگی به ناتوانان، یاد بی‌پناهان و پناه دادن به آنان را سرلوحه برنامه‌ها و نیایش‌های خود قرار داد و بدین ترتیب، اخلاق نیک و شیوه تربیت فرزند صالح در اجتماع فاسد و مبارزه با اسراف را به مشتاقان می‌آموخت. برخورد و مبارزه با علمای درباری، مراقبت بر جریان امور قضایی و مسائل داخلی جامعه اسلامی، بزرگداشت شعر و ارج نهادن به شاعران متعهد و متدین و..... هر یک نمونه‌ای از کوشش‌های حضرت سجاد (ع) در راستای پاسداری از حق در دوران امامت خود می‌باشد. رساله حقوق آن حضرت یادگاری دیگر از تعالیم تربیتی و اخلاقی او است و روشی دیگر از مبارزه وی با نظام فاسد و مفساد عصر خویش را نشان می‌دهد. [۱۷].

فعالیت‌های حضرت زینب در مدینه

حضرت زینب (س) نیز در مدینه اقداماتی را در تبلیغ اهداف و پیام امام حسین (ع) و زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهیدان کربلا انجام داد که موجب ترس و وحشت حکومت یزید گردید و این فعالیتها را برای بقای خود خطر می‌پنداشت. حضرت زینب (س) پس از ورود به مدینه و استقبال جمع زیادی از گروههای عزادار از وی، به طرف مسجد پیامبر (ص) حرکت کرد و در مقابل درب ورودی روضه نبوی خطاب به پیامبر (ص) گفت: «ای جد بزرگوارم، ای رسول خدا من پیام آور شهادت فرزند تو - برادرم - حسین هستم.» یا جداه یا رسول الله انا ناعیه الیک ولدک (اخى) الحسین». [۱۸] این سخن گویی آتش قیامی بود که علیه امویان شعله می‌گرفت. او با صبر و بردباری در مدینه سعی نمود در تداوم رسالت برادر بکوشد و آن را به انجام برساند. او می‌بایست دستاوردهای انقلاب عاشورا را گردآورده و اهدافش را منتشر نماید و مردم را آماده خونخواهی امام حسین (ع) نماید. حضور حضرت زینب در مدینه موجب شد که فرماندار مدینه بر موقعیت خود بترسد و ادامه تلاشهای او را برای این شهر و حتی مکه، خطرناک بیندارد، زیرا عبدالله بن زبیر در مکه قیام نموده بود و موج آن شورش، قیام حضرت زینب علیه یزید را در مدینه تقویت می‌نمود. از این رو فرماندار مدینه نامه‌ای به سوی یزید نگاشت و او را از جریان امر و چگونگی خطر دعوت حضرت زینب (س) آگاه نمود. بلافاصله از سوی یزید دستوری صادر بر اخراج آن حضرت از شهر رسید، اما حضرت زینب (س) به موضع‌گیری پرداخت و گفت: «خدا می‌داند چه بر سر ما آمده است، یزید مردان برگزیده ما را به شهادت رسانید و ما را بر فراز محمل شتران به این سوی و آن سوی کشانید. به خدا قسم ما از این شهر خارج نمی‌شویم هر چند که خونهایمان ریخته شود.» [۱۹] اما سرانجام با حضور زنان بنی‌هاشم و اصرار آنها حضرت زینب (س) ناچار دومین هجرت خود را آغاز نمود در حالی که همچنان بر سر پیمان جهاد و تلاش خود استوار بود. در باره این که حضرت زینب (س) پس از تبعید از مدینه به چه مکانی رفته روایات آشفته است. بی‌شک حکومت از حضور او در مدینه و عراق جلوگیری می‌کرد. برخی روایات دلالت بر حضور او در مصر و ادامه زندگی در این شهر تا پایان عمر (سال ۶۲ هـ ق) دارد، برخی روایات نیز مقصد او را شام معین کرده و حتی مرقد آن حضرت را در دمشق، محلی که اینک بدین نام مشهور است، می‌دانند. به هر حال، حضرت زینب، پس از شهادت برادر خویش، در حالی که در موقعیت هراسناکی قرار داشت و از

تمامی جهات محاصره شده بود، رسالت بزرگ پیام‌آوری عاشورا را به خوبی انجام داد و پیام حق را با تمامی خروش خود، به همگان رسانید و کاری را به انجام رسانید که از توان دیگران خارج بود. [۲۰] «عبیدلی در اخبار الزینبات نوشته است که زینب کبرا (س) صریحاً مردم را به قیام علیه یزید فرا می‌خواند و می‌گفت: باید حکومت یزید، تاوان عاشورا را پردازد. [۲۱] زینب (س) از طرف امام سجاد (ع) نیابت خاصه داشت. احکام اسلامی را برای مردم بیان می‌کرد و خانه او همواره محل مراجعه مردم بود. زینب (س) می‌دانست که بنی‌امیه در صدند تا بهانه‌ای جستجو کنند و علی بن حسین (ع) را شهید نمایند. در کربلا چنین امکانی بود، که زینب (س) در برابر خیمه علی بن حسین (ع) ایستاد و از جان او مراقبت کرد. در کوفه، عبیدالله بن زیاد می‌خواست علی بن حسین (ع) را به این جرم که بالغ است و پاسخ ابن‌زیاد را داده بود، بکشد که زینب (س)، علی بن حسین را در آغوش گرفت و مانع کشته شدن او شد. در شام، شرایط آنچنان دگرگون و صدای مردم آنقدر به گریه و پشیمانی بلند بود، که یزید نتوانست علی بن حسین (ع) را به شهادت برساند. نمی‌بایست در مدینه بنی‌امیه چنین امکان و بهانه‌ای پیدا کنند و سلسله ولایت قطع شود. زینب (س) احکام و فتاوا را بیان می‌کرد و محور مراجعه مردم بود.... کار زینب (س) ابلاغ خون شهیدان بود؛ درخشش عاشورا در میان مردم، زنده نگاه داشتن خاطره شهیدان و راه شهیدان. [۲۲]

قیام عبدالله بن عقیف ازدی

فریاد اعتراض عبدالله بن عقیف ازدی غامدی در زمره اولین واکنش‌های تند و انقلابی بود که علیه عبیدالله بن زیاد نماینده حکومت یزید در کوفه و عامل فاجعه هولناک عاشورا، و در هواخواهی امام حسین (ع) در همان مجلسی که عبیدالله برای نمایش پیروزی و قدرت خود آراسته بود، صورت گرفت. ابن‌عقیف از دلاور مردان شیعه بود که در پیکار جمل و صفین چشمان خود را از دست داده بود. وی هنگامی که ابن‌زیاد در مسجد جامع کوفه به منبر رفت و با خشم و کینه گفت: الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیرالمومنین یزید و حزبه و قتل الکذاب ابن الکذاب الحسین و شیعتهم؛ سپاس خدای را که حق و اهلش را آشکار ساخت و امیرمؤمنان یزید و حزب او را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین، و یارانش را کشت!»، به پا خاست و گفت: «ای پسر مرجانه؛ دروغگوی پسر دروغگو، تو و پدرت و کسی که تو را امارت داد و پدرش می‌باشید، ای پسر مرجانه؛ فرزندان پیامبر را می‌کشی و سخن راستگویان را می‌گویی.» [۲۳] ابن‌زیاد از این حمله ناگهانی و حرکت شجاعانه و شگفت‌مبیه‌شده شد چرا که این مرد با سخنان خود پرده‌های جهالت و نادانی و حيله‌گری و خدعه را که ابن‌زیاد به کار گرفته بود به یک سو زد و حقیقت را برای برخی از مردم آشکار کرد. سخنان افشاگرانه ابن‌عقیف نمایانگر شعله‌های آتش شورش و قیام بود. از این رو ابن‌زیاد برآشفته و گفت: گوینده این سخنان که بود؟ و عبدالله پاسخ داد: «ای دشمن خدا، گوینده آن سخنان منم، آیا خاندان پاکی را که خداوند در کتابش دامن آنان را از هر گونه پلیدی بری دانسته می‌کشی و گمان می‌بری که همچنان بر دین اسلام هستی؟ کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش ملعون پسر ملعون انتقام گیرند؟ همان نفرین شده فرزندان نفرین شده از زبان رسول پروردگار جهانیان.» [۲۴] ابن‌زیاد خشمگینانه به مأموران انتظامی خود دستور داد وی را دستگیر کنند و نزد او برند، ولی عبدالله افراد قبیله خود را به یاری فرا خواند و با کمک آنان توانست از دست مأمورین رهایی یابد و به سلامت به خانه خویش برود. لیکن ابن‌زیاد که با خطر جدی مواجه شده بود سراسیمه از منبر پایین آمد و به مقر حکومتی وارد شد و با مشاوران و کارگزاران نظامی خویش به مشورت نشست و سرانجام تصمیم گرفت با این حرکت مبارزه نماید. ابتدا عبدالرحمن بن محنف ازدی و گروهی از بزرگان قبیله ازد را دستگیر و به زندان انداخت. [۲۵] و سعی کرد با ایجاد رعب و فشار بر آنان، بر عبدالله دست یابد. اقدام دیگر ابن‌زیاد آن بود که هیأتی متشکل از عمرو بن حجاج زبیدی، محمد بن اشعث و شبت بن ربیع و جمعی دیگر را به میان قبیله ازد فرستاد تا آنان را وادارد از حمایت عبدالله دست کشیده و این جمع بتوانند او را دستگیر نمایند. ولی ازدی‌ها به همراهی قبایل یمنی با محافظت از عبدالله مانع از انجام

مأموریت هیأت شدند. به زودی ماجرای عبدالله بن عقیف ازدی و جریان برخوردش با ابن زیاد در شهر کوفه پیچیده به سر زبانها افتاد و همگان از آن سخن می‌راندند. اما سرانجام ابن زیاد از حربه اختلاف و تفرقه و خدعه استفاده کرد و با دامن زدن به روح اختلافات قبیله‌ای میان دو قبیله مضر و ازد که سابقه اختلافات دیرینی با یکدیگر داشتند، آنها را درگیر جنگی ساخت که عده زیادی در این میانه کشته شدند. سرانجام با خیانت عمرو بن حجاج زبیدی از اشراف یمنی و شبت بن ربیع، و پراکنده شدن ازدی‌ها در اثر افزون شدن لشکر ابن زیاد، عبدالله بن عقیف تنها در خانه خود باقی ماند و خانه توسط لشکریان محاصره و تصرف شد. نبردی سخت در گرفت و عبدالله با این که نابینا بود به راهنمایی دخترش با شمشیر دلاورانه از خود دفاع می‌کرد تا آن که سرانجام با افزایش نظامیان، وی مغلوب و به اسارت درآمد. او را نزد ابن زیاد آوردند و او نیز دستور داد گردنش را بزنند. [۲۶] گویند وقتی عبدالله بر ابن زیاد وارد شد، ابن زیاد به او گفت: «شکر خدایی را که تو را خوار کرد»، او در پاسخ گفت: «ای دشمن خدا چگونه من خوار شده‌ام». ابن زیاد گفت: «درباره عثمان چه می‌گویی؟» عبدالله گفت: «ای پسر مرجانه، تو را به عثمان چه کار که صالح بود یا فاسد، نیکوکار بود یا بدکار، خدا او را آفریده و سرانجام نیز خدا در محکمه عدل خویش به دادگری و حق به کارش رسیدگی خواهد کرد. اما از من راجع به خودت و پدرت و یزید و پدرش سؤال کن». ابن زیاد گفت: «من از تو هیچ نمی‌پرسم جز آن که طعم مرگ را برکامت بچشانم». عبدالله گفت: «شکر و سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است. من پیش از آن که مادرت مرجانه تو را بزاید از خداوند طلب شهادت می‌کردم و از او می‌خواستم که شهادت‌م به دست ملعون‌ترین مخلوقات خدا و بدترین آنان که بسیار مورد نفرت و بغض الهی باشد، صورت گیرد. آن هنگام که چشمانم را از دست دادم از شهادت مأیوس شدم. اما اینک خدای را سپاس می‌گویم که پس از آن یأس و نومیدی دیگر باره خواسته‌ام را اجابت نمود و شهادت را نصیبم کرده است و به من فهماند که از دور زمان این حاجت مرا برآورده کرده است». [۲۷] در اینجا ابن زیاد دستور داد که گردنش را بزنند و سپس پیکر او را بر سر میدان به بالای دار کشانیدند. [۲۸] بدین سان، فریاد اعتراض یکی از نخبگان شیعی در حمایت خاندان رسول‌الله (ص) به یک قیام فراگیر تبدیل شد ولی با خیانت برخی اشراف و قساوت ابن زیاد سرکوب شد. عبدالله اولین کسی بود که پس از واقعه کربلا، آتش انقلاب بر ضد امویان را برافروخته و تبلیغات دروغین نظام حکومتی را خنثی کرد. در پی این قیام، ابن زیاد دریافت که پیروزی نظامی توانسته آرزوی او را برآورده سازد و به جهت مقاومت و رویارویی مردم، پایه حکومت اموی لرزان شده است. زیرا مردم با حالت پشیمانی و سرخوردگی از حکومت روگردان می‌شدند و از این که از یاری امام حسین (ع) سرباز زدند در خود احساس گناه می‌کردند. همین احساس گناه آنها را واداشت که از اطاعت حکومت سرپیچی نموده، و با شعار «یا لثارات الحسین» (خونخواهان حسین) دست به قیام مسلحانه بزنند.

قیام مردم (واقعه حره واقم)

از دیگر تحولات پس از انقلاب امام حسین (ع)، قیام مردم مدینه است که در ذیحجه سال ۶۳ هجری علیه بی‌عدالتی و ستمگری نظام اموی و حکومت یزید به وقوع پیوست و توسط سپاه شام به خاک و خون کشیده شد که در تاریخ اسلام به نام «واقعه حره» شهرت دارد. هنگامی که خبر شهادت امام حسین (ع) به مدینه رسید در جای جای شهر بر او نوحه سرایی و شیون و زاری می‌کردند و بنی‌هاشم در خانه‌های خود به سختی می‌گریستند. [۲۹] این فریادها به آرامی به اعتراض مبدل شد و گروهی از مردم از پرداخت درآمد زمین‌هایی که معاویه به زور از آنان گرفته بود، خودداری می‌کردند. با ناآرام شدن اوضاع مدینه، در ظرف دو سال سه حاکم عوض شد. آنچه از روایات مورخان بر می‌آید سه عامل در بروز این شورش مؤثر بوده است: ۱. بیعت و متابعت مردم مدینه با عبدالله بن زبیر که در مکه علیه یزید قیام کرده بود. ۲. ممانعت مردم از بردن «صوفی» و درآمد زمینهای مدینه برای یزید. ۳. افشاگری گروهی از مردم مدینه که به شام رفته و از نزدیک خصوصیات یزید را ملاحظه نموده بودند که فاقد شرایط امامت جامعه

بود. به نقل یعقوبی، زمانی که عثمان بن محمد والی مدینه گردید، «ابن مینا» طبق معمول سنوات برای بردن «صوفی» به مدینه آمد، گروهی از مردم از بردن آن اموال، که حق خویش می‌دانستند جلوگیری کردند، در این میان نزاعی لفظی بین والی و مردم رخ داد که منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر گردید. [۳۰] بلاذری می‌نویسد: هنگامی که عبدالله [۳۱] برادرش عمرو را کشت مردم را به خلع طاعت یزید و جهاد با او فرا خواند. از مردم مدینه نیز در این باره دعوت شد و به دنبال آن اهل حجاز اطاعت او را برگردن نهادند. عبدالله بن مطیع نیز از طرف پسر زبیر از مردم مدینه برای او بیعت گرفت، یزید از جریان باخبر شده و از حاکم خود خواست تا گروهی از بزرگان مدینه را برای دلجویی نزد او بفرستند... [۳۲] اما روایت طبری آن است که پس از نصب عثمان بن محمد که جوانی کار نیازموده بود به جای ولید بن عقبه به حکومت مدینه وی برای خشنود کردن بزرگان مدینه، و آرام ساختن حوزه حکومت خود گروهی از بزرگان مدینه، از فرزندان مهاجر و انصار را به شام فرستاد تا خلیفه را از نزدیک ببینند و از بذل و بخشش‌های وی برخوردار گردند. این گروه با آن که یزید به آنها بخشش کرد و درهم و دینار داد، رفتار او را از نزدیک مشاهده کردند و چون به شهر باز گشتند، به عوض تمجید، در مسجد پیامبر (ص) شروع به بدگویی از یزید کردند و گفتند ما از نزد کسی می‌آیم که «لیس له دین، یسرب الخمر، یغرف بالطنابیر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب؛ او دین ندارد، شراب می‌نوشد، طنبور می‌نوازد و بردگان نزد او می‌نوازند و با سگان بازی می‌کند». بنابراین گفتند که ما شما را گواه می‌گیریم که او را از خلافت خلع کردیم. [۳۳] افشاگری گروه دیدار کننده با خلیفه از وضعیت او و نیز اخبار فعالیت‌های ابن زبیر که به مدینه رسید و نیز ضعف بنی‌امیه در حجاز موجب شور و هیجان در مردم شد و از یزید بیزاری جستند و او را از خلافت خلع و عثمان بن محمد والی یزید و بنی‌امیه را از شهر اخراج کردند. مردم شهر با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند. [۳۴] خبر شورش مردم مدینه به دمشق رسید و یزید را خشمگین کرد. او ابتدا کوشید تا توسط عبدالله بن جعفر آنها را دعوت به آرامش کند [۳۵] اما آنها نپذیرفتند، آن‌گاه نعمان بن بشیر از جمع انصار حامی اموی‌ها را به مدینه اعزام کرد. او مردم را به «اطاعت از امام» و «لزوم رعایت جماعت» دعوت کرد [۳۶] اما مردم نپذیرفتند. سرانجام یزید دوازده هزار سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه مری، یکی از سرداران خونریز خود، و معاونت حُصین بن نُمیر سکونی به مدینه فرستاد. چون مردم شهر از آمدن مسلم با خبر شدند به جنبش در آمدند و خندق شهر را ترمیم کردند و فرماندهان آنان به حفاظت از شهر پرداختند. [۳۷] عبدالله بن حنظله به مردم گفت: «شما برای دین خروج کرده‌اید، در راه خدا امتحان نیک را تحمل کنید تا بهشت و بخشش الهی و رضوان خدا شامل شما شود. با بهترین و بیشترین نیرو و با کامل‌ترین سلاح مهیا شوید». [۳۸] سپاه شام مدینه را محاصره کرد ولی به فتح آن موفق نشد اما مروان بن حکم با فریفتن مردی که راهی را برای وی گشود توانست سپاه شام را وارد شهر کند. عبدالله بن مطیع عدوی (که قریشیان با او بیعت کرده بودند) و قریشی‌ها فرار کردند ولی عبدالله بن حنظله و انصار مقاومت کردند. عبدالله جنگید تا کشته شد و شامیان از هر سو مردم را در محاصره گرفته و کشتند. محرک اصلی مردم شام این بود که بدانها اجازه داده شد پس از فتح شهر سه روز به غارت شهر پرداخته و آنچه را می‌خواهند از خانه‌های مردم تصاحب کنند. در وقت اعزام سهمیه خویش را از بیت‌المال به طور کامل گرفته و علاوه بر آن صد دینار نیز به آنان داده شد. طبق وعده یزید، مسلم بن عقبه پس از فتح شهر سه روز مدینه را بر سپاه خود مباح کرد و شامیان به غارت اموال و تجاوز به زنان پرداختند و بسیاری از مردم شهر را کشتند. [۳۹] در این واقعه هفتصد نفر از قریش و انصار و ده هزار نفر از بقیه مردم کشته شدند. [۴۰] در میان مقتولین کسانی از میان صحابه پیامبر (ص) بودند که بعد از کشته شدن سرشان نیز جدا گردید. [۴۱] آن‌گاه مسلم، باقی مانده مردم شهر را گرد آورد و آنان را میان کشته شدن یا پذیرفتن بردگی بدون قید و شرط یزید مخیر ساخت. [۴۲] تعدادی شرط او را نپذیرفتند و کشته شدند و دیگران با وی بیعت کردند. این واقعه در تاریخ اسلام بسیار هولناک است که مسلمانان را در شهر پیامبر و کنار مسجد و مدفن رسول‌الله به خاک و خون کشانیدند و به بهانه قتل عثمان در مدینه و این که مردم مدینه از اطاعت خلیفه زمان سرپیچی و از جماعت مسلمین خارج شده در کارنامه کوتاه مدت خلافت یزید رقم خورد.

قتل عام زن و مرد در واقعه حرّه و تجاوز به حرم مسلمانان که تا آن روز در جهان اسلام سابقه نداشت مردم شهر را دگرگون ساخت. ثروتمندان، سرکوفته و بی‌اعتنا به مقررات دینی و اخلاق اسلامی، به میگساری و شنیدن آواز خنیاگران روی آوردند. می‌توان گفت در کنار تلاش عوامل بنی‌امیه برای گسترش فساد و عوامل دیگر، یکی از علل پرداختن آنان بدین منکرات برای آن بود که می‌خواستند خود را از رنج درون و یا آنچه پیرامونشان می‌گذرد بی‌خبر نگاه دارند. [۴۳]

قیام توابین در کوفه

یکی از بازتاب‌های قیام امام حسین (ع) جنبش توابین بود که هسته رهبری آن را شیعیان کوفه تشکیل می‌دادند. اساس این قیام بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول‌الله (ص)، واگذاری حکومت به آنان و شهادت‌خواهی بود. انگیزه کوفیان در قیام خود، احساس گناه به علت یاری نکردن امام بود. آنان خواستند ننگی را که مرتکب شده بودند با انتقام از قاتلان امام حسین (ع) و شهادت در این راه بشویند تا مورد بخشش خداوند قرار گیرند. اینان بر همین اساس و با تأثیر از آیه ۵۴ سوره بقره [۴۴] خود را «توابین» نامیدند. شهادت امام حسین (ع) و یارانش و به اسارت بردن خاندان پیامبر (ص) و سخنان آتشین حضرت زینب (س) در برابر کوفیان و سرزنش آنان، در برانگیخته شدن احساس گناه در آنان مؤثر بود. قیام توابین را هواخواهان حضرت علی (ع) به رهبری پنج تن از رهبران شیعه کوفه تشکیل دادند، بزرگانی چون: سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلي. [۴۵] این افراد با یکصد نفر از شیعیان در خانه سلیمان گردهم آمدند و با یکدیگر سخن گفتند؛ از جمله به سستی در یاری رسانیدن به خاندان رسول‌الله (ص) و دورویی با آنان اشاره کردند و بر خونخواهی شهدا و یا شهادت در این راه تأکید کردند و سرانجام بر رهبری سلیمان، صحابه رسول‌الله (ص) و از بزرگان شیعه کوفه، به توافق رسیدند. سلیمان، عبدالله بن وال را مسؤول امور مالی و تدارک سلاح و تجهیزات قرار داد و خواستار کمک شیعیان شد. [۴۶] حرکت توابین تا قبل از اعلام عملیات نظامی به صورت پنهانی انجام می‌شد و در این مرحله که در طول خلافت یزید ادامه داشت در صدد تبلیغ طرح انتقامی خود در محافل شیعه، عضوگیری و تشکیل سازمان نظامی و فراهم آوردن اسلحه و دعوت و مکاتبه از شیعیان شهرهای کوفه، بصره، مداین و دیگر شهرهای عراق و نفوذ در مردم بودند. سلیمان و یارانش بر آن شدند که برای استحکام بخشیدن به عملیات و اجرای طرح، دیدارهایی پی‌درپی داشته باشند و در ضمن آن موعد قیام را معین سازند. پس از مشورت به اتفاق تصمیم گرفتند که در آخر ربیع الثانی سال ۶۵ هجری در نخیله گرد هم آیند. نخستین گام اجرایی سلیمان، تلاش برای جلب نظر بزرگان کوفه و گسترش عملیات عضوگیری و مکاتبه با شیعیان شهرهای عراق بود. در این روابط، برنامه‌های کلی قیام و قلمروی آن تشریح می‌شد و سپس شرکت در مجمع نخیله مورد تأکید قرار می‌گرفت. در نامه‌هایی که سلیمان به اهالی مداین و بصره نوشته از دعوت مردم از امام حسین (ع) و سپس عدم همراهی آنان تا به شهادت رسیدن ایشان و به اسارت رفتن خاندانش و ظلم و ستم‌هایی که بر آنها وارد شده صحبت نموده و از مردم خواست که در قیام به خونخواهی امام حسین (ع) شرکت کنند. [۴۷] این نامه‌ها اثر مهمی بر شیعیان مداین و کوفه و بصره گذاشت و بسیاری بی‌درنگ دعوت سلیمان را پذیرفتند و بدین‌سان دعوت توابین در محافل مخالف حکومت اموی و خونخواهان حسین (ع) نفوذ یافت. یاران سلیمان هیچ طالب منافع مادی نبودند و حتی پیروزی و شکست نیز برای آنان چندان فرقی نداشت، بلکه هدف اصلی آنها خونخواهی از حسین و توبه و تطهیر خود و واژگونی رژیم اموی و به قدرت رسیدن شیعیان بود. به عقیده ایشان، سکوت در برابر این مسأله، خیانت به شمار می‌آمد و نقض پیمان الهی. سلیمان از مرگ یزید (در چهاردهم ربیع الاول سال ۶۴ ه.ق) استفاده کرد و یاران خود را به تبلیغ در میان مردم دستور داد تا آنان را به قیام فراخوانند. اما از آنجا که هنوز حاکمیت بنی‌امیه در عراق متزلزل نشده بود امکان بروز و ظهور برای آنها نبود، لذا کار تبلیغی خود را آغاز کردند و «دعات» خود را برای جمع‌آوری شیعیان و آماده ساختن آنها، به اطراف پراکندند. به تدریج وضعیت بنی‌امیه

رو به وخامت رفت. معاویه دوم فرزند یزید از خلافت کناره‌گیری کرد و شام برای آینده حکومت دچار درگیری و آشفتگی شد. این درگیری بین طرفداران «عبدالله بن زبیر» از یک طرف و حامیان مروان بن حکم از طرف دیگر بود. پیامد چنین مسأله‌ای ضعف حاکمیت بنی‌امیه در عراق بوده که پس از مدتی به برچیده شدن حاکمیت آنها انجامید تا این که عبدالملک در پایان دهه شصت باز عراق را به زیر سلطه اموی‌ها در آورد. سلیمان از چنین موقعیتی بهره‌گیری کرده و در ادامه تلاشهای خود شروع به جمع‌آوری جدی نیروها کرد. برخی از توابع با وقوع تحولات سیاسی در دمشق به سلیمان پیشنهاد کردند که از اوضاع نابسامان شام بهره‌برداری کند و فعالیت را علنی سازد ولی سلیمان با دوراندیشی و صلاح‌دید خود چنین پیشنهادی را نپذیرفت [۴۸] زیرا می‌دانست دعوت توابع هنوز ریشه‌دار نشده است بخصوص در کوفه که جبهه‌ای متفرق داشت. بیشترین ترس سلیمان وجود فرصت‌طلبان کوفی و چاپلوسان دستگاه اموی بود. تأخیر در تاریخ قیام، به نفع توابع شد، چه بعد از مرگ یزید و آشفتگی حکومت، هواخواهان جنبش رو به افزایش نهادند و همین عامل سبب شد که جنبش از مرحله سزای و اختفا به مرحله علنی وارد شود. در این هنگام حوادث مهمی بر جامعه کوفی تأثیر گذاشت و کوفه به مرکز پرجوش و خروش فعالیت سیاسی در آمد و به سرعت به جهت‌گیری علیه نظام اموی پرداخت. زیرا وقتی که قیام اعلام گردید کوفیان به دارالاماره یورش بردند و نماینده این‌زیاد را که در بصره بود، بیرون راندند. بزرگان و اشراف کوفه به اتفاق، شخصی به نام عامر ابن مسعود را انتخاب کردند [۴۹] ولی این اقدام مصلحت‌جویانه نتوانست کوفیان را خشنود سازد. اشراف کوفه با بالا گرفتن قدرت ابن‌زبیر در حجاز به سازش با او روی کردند تا از این رهگذر منافع اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند. بر رویدادهای کوفه، ظهور مختار ثقفی نیز اضافه شد که در جبهه شیعیان (توابع) انشعابی ایجاد کرد. گسترش دامنه فعالیت سلیمان و یارانش سبب شد تا اشراف کوفه وحشت‌زده شوند و از عبدالله بن یزید انصاری، والی زبیری شهر بخواهند مانع فعالیت آنها شود. عبدالله که خواهان خروج توابع از شهر بود تا به یاری آنان مانع ورود سپاه شام به عراق شود در سخنان خود برای مردم کوفه، توابع را تشویق به حرکت بر ضد عبیدالله بن زیاد کرد. این موضع‌گیری باعث شد تا توابع از کوفه خارج شده و با عده‌قلیل خود در برابر سپاه شام قرار گیرند. در هر صورت چنین رفتاری باعث شد تا شیعیان به صورت علنی فعالیت خود را آغاز کنند [۵۰] و برای رفتن به سمت شام خود را تجهیز کنند. در زمانی که توابع جنبش خود را آغاز کردند، شهر کوفه و بصره به دست عمال عبدالله بن زبیر بود. عبیدالله بن زیاد با شنیدن اخبار شام از عراق فرار کرد و به علت این که تشکیلات دیگری برای جایگزینی وجود نداشت، عبدالله بن زبیر که از سال ۶۱ به بعد در مکه قدرت را به دست گرفته بود، عمال خود را روانه عراق کرد و بدین صورت «شرق اسلامی» به دست زبیری‌ها افتاد. رفتن به سمت شام، مورد رضایت خود سلیمان نیز بود، با این که کسانی به او گفتند که قاتلین امام حسین (ع) در خود کوفه هستند اما سلیمان نیز اظهار می‌کرد که مسبب اصلی ماجرا عبیدالله بن زیاد است. سلیمان همچنین گفت که جنگ در داخل کوفه باعث خواهد شد که ما برادر کشی به راه بیندازیم و طبعاً دشمنان ما زیاد خواهند شد. [۵۱] سلیمان در آغاز ماه ربیع‌الثانی سال ۶۵ هجری دعوت خود را با شعار «یا ثارات الحسین» شروع کرد و یارانش را به نخیله فرا خواند، ولی برخلاف آن که شانزده هزار نفر با وی بیعت کرده بودند فقط چهار هزار نفر در نخیله فراهم شدند. [۵۲] یکی از دلایل کاهش یاران سلیمان، ظهور مختار ثقفی در این گیر و دار در کوفه بود. از نظر مختار که او نیز از شیعیان معروف بود و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام خود را شروع کرد، قیام توابع نمی‌توانست قدم مهمی به سوی هدفی که در نظر گرفته شده بود بردارد. او سلیمان را متهم کرد که فردی بی‌تجربه بوده و آگاهی جنگی و نظامی ندارد و لذا معتقد بود که این کار تنها به کشتن افراد شیعه می‌انجامد. این تبلیغات باعث گردید که عده‌ای از شیعیان گرد او جمع شوند و چنان که نقل شده با این گفته‌ها حدود یک چهارم کسانی که با سلیمان بیعت کردند به هواخواهی از مختار پرداختند. [۵۳] سلیمان ناگزیر دو نفر از یارانش را به کوفه فرستاد تا در میان مردم فریاد زنند هر که «بهشت را می‌خواهد و خشنودی خدا و بازگشت به سوی او را می‌جوید در نخیله به سلیمان بیوندد». [۵۴] پس از سه روز هزار نفر به آنان پیوستند. سلیمان در جمع یاران

خود گفت: «هر که دنیا و حاصل آن را می‌خواهد بداند ما بسوی غنیمتی نمی‌رویم، ما جز رضای خدا، پروردگار جهانیان، طلا و نقره و خز و دیا همراه نداریم فقط شمشیرهایمان را بر دوش داریم و نیزه‌هایمان را به دست، با توشه‌ای به اندازه رسیدن در برابر دشمن، هر که هدفی جز این دارد با ما همراه نشود». [۵۵] سلیمان روز پنجم ربیع الاخر با یاران خود از نخلیه حرکت کرد و پس از زیارت مرقد مطهر حسین بن علی (ع) و سوگواری و طلب بخشش از خداوند، به سوی شام حرکت کرد. در بین راه نامه عبدالله بن یزید انصاری به دست وی رسید که از او خواسته بود بازگردد تا به اتفاق بر دشمن هجوم برند ولی سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت. [۵۶] نیروهای سلیمان در مسیر خود به نقطه «هیت» و بعد از آن به «قرقیسیا» رسیدند. در این شهر، زفر بن حارث که در مخالفت با مروان پس از درگیری‌های شام، برای خود حکومتی بر پا کرده بود، از توابع استقبال کرد و اطلاعات و اخباری از وضعیت ابن زیاد و نیروهای او در اختیار توابع گذاشت و مقداری نیز آنها را با آذوقه و شتر و علوفه تجهیز نمود، و بعد از آن به سوی عین الوردی به مقابله سپاه شام رفتند. [۵۷] پس از مواجه شدن دو سپاه، شامیان از توابع خواستند تا به اطاعت عبدالملک بن مروان در آیند ولی سلیمان پاسخ داد: عیدالله بن زیاد را تحویل ما بدهید تا او را به قصاص یاران مقتول خود بکشیم و عبدالملک را خلع و وابستگان عبدالله بن زبیر را بیرون کنیم و حکومت را به خاندان پیامبرمان (ص) که از جانب آنان به ما نعمت و شرف داده شده است، بسپاریم. [۵۸] سرانجام درگیری آغاز شد. توابع در پیکاری برابر که شمارشان ۳۳۰۰ نفر و شامیها بیش از بیست هزار نفر بودند، [۵۹] در دو روز آغازین نبرد با شعار «بهشت، بهشت ای باقیمانده ابوتراب، ابوترایان، بهشت، بهشت» [۶۰] به سپاه اموی حمله بردند و بسیاری از آنان را کشتند. بعد از ظهر روز سوم، شامیان با تمام قوا بر توابع یورش آوردند و سلیمان و دیگر رهبران توابع جز رفاعه بن شداد تا شب کشته شدند. رفاعه که شاهد کشته شدن بیشتر توابع بود ادامه پیکار را بیش از این بی‌ثمر دانست و با اصرار زیاد یاران خود را گرد آورد و به سوی عراق بازگشت. [۶۱] بدین سان جنبش توابع به رهبری یکی از اصحاب رسول الله (ص) با همکاری یاران حضرت علی (ع) شکل گرفت. دیدگاه آنان در باره رهبری سیاسی امت اسلامی، واگذاری حکومت به خاندان پیامبر (ص) بود. آنان به امامت الهی خاندان رسول الله (ص) پس از وی معتقد بودند و ائمه را وارث میراث نبوی می‌دانستند. آنها با این که از وجود سپاه انبوهی که از «شام» به همراهی ابن زیاد می‌آمدند، آگاه بودند، کمترین تردیدی به خود راه ندادند و حتی از نظر سیاسی کمترین ارزیابی درستی از وقایع و جریانات در کوفه داشتند. فکر تسخیر کوفه و کشتن قاتلان حسین بن علی (ع) و تجهیز عراق در برابر شام، کمتر برای آنها مطرح بود. برای آنها یک چیز اهمیت داشت و آن «توبه» بود، توبه‌ای که با شهادت به دست می‌آمد. سخنان، جملات و اشعاری که از توابع در جریان حملات به سپاه شام و در آخرین لحظات عمر روایت شده همگی متضمن مفهوم توبه و تجلی آن در رفتن از این دنیا و کسب فیض شهادت است. بدون تردید شکست توابع، نتیجه عدم توازن میان دو سپاه اموی و توابع بود. امویان سپاهی آزموده و سازمان یافته داشتند و از امکانات مادی فراوان برخوردار بودند، در حالی که سپاهیان توابع، با آن که سخت جانباغ و سلحشور بودند ولی سازماندهی نظامی خوبی نداشتند. سلیمان نیز پیش از شروع نبرد به چنین واقعیتی معترف بود. جنبش توابع که بنیادش بر استغفار و توبه استوار بود، به سان جنبش‌های غیر سیاسی، فاقد هرگونه برنامه اصلاحی و اجتماعی بود با این حال از این سازمان برخوردار بود که توانست شیعیان را برای انتقام خون حسین (ع) به سوی خود جلب کند. چون برخی از عناصر آن، نیمه راه از پیکار بازگشتند و بعضی نیز از همکاری با سلیمان شانه خالی کردند، و بالاخره ظهور مختار در اوج شکوفندگی توابع، جبهه شیعه را به هم ریخت. شکست نظامی توابع الزاماً به معنی شکست سیاسی آنها نیست زیرا ایشان به آرمان خود رسیدند و بازتاب مثبتی بر جنبش پیکارجویانه شیعی داشتند؛ چنانچه اثر این بازتاب به سرعت در جامعه کوفه نمودار شد. در نتیجه توده‌ها مالا مال از خشم شدند و کوفه آوردگاه قیام دایمی شیعیان علیه رژیم اموی گشت. کوفیان از هنگام بازگشت بقایای توابع از عین الوردی، همواره از تقصیری که نسبت به امام حسین (ع) مرتکب شده بودند خود را مورد نکوهش قرار می‌دادند. به علت غیبت تنی چند از بزرگان شیعه، شیعیان کوفه نتوانستند موضع مهمی اتخاذ کنند و جبهه شیعه از هم

گسیخته بود و نظر واحدی در باره تحولات سیاسی جدید نداشتند. وجود چنین شرایطی، فرصت مغتنمی بود برای مختار که سخت اوضاع را زیر نظر داشت. [۶۲]

جنبش مختار در کوفه

اشاره

از دیگر تحولاتی که در کوفه به وقوع پیوست و در زمره پیامدهای قیام امام حسین (ع) محسوب می‌شود، قیام مختار است. مختار فرزند ابو عبیده بن مسعود ثقفی سردار اسلام در جنگ جسر بود که در شمار شیعیان سرشناس کوفه به شمار می‌رفت. در آغاز قیام امام حسین (ع)، مسلم بن عقیل فرستاده امام (ع) به کوفه در خانه مختار سکونت گزید و مختار با وی بیعت کرد. پس از شهادت مسلم، مختار به دست نیروهای عمرو بن حرث دستگیر و به فرمان عبیدالله بن زیاد زندانی گشت و در تمام مدتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان بود تا این که با وساطت شوهر خواهرش، عبدالله بن عمر آزاد شد و به حجاز رفت. در واقع ابن زیاد دستور داد تا مختار کوفه را ترک کند زیرا از تحریکات او علیه امویان بیم داشت. در مکه به عبدالله بن زبیر پیوست [۶۳] زیرا در پاره‌ای اهداف از جمله مخالفت با امویان متحد بودند، حتی در جریان محاصره مکه توسط سپاه شام، مختار نیز در کنار دیگران از حرم دفاع کرد. ولی این اتحاد به زودی از هم گسست و مختار در پی خواسته‌های خود از ابن زبیر جدا شد و به کوفه رفت. قبل از آن وی با محمد بن حنفیه دیدار کرد و نقشه خود مبنی بر خونخواهی امام حسین (ع) و انتقام گرفتن از قاتلان آن حضرت را با او در میان گذاشت. مختار سکوت محمد بن حنفیه را برای خود اجازه تلقی کرد و در کوفه مردم را به قیام همراه خود فرا خواند و گفت: «... محمد بن علی مرا به سوی شما فرستاده که من مورد اعتماد و وزیر و برگزیده و امیر او هستم و به من فرمان داده که با بی‌دینان بجنگم و به خونخواهی خاندان وی و دفاع از محرومان قیام کنم». [۶۴] آمدن مختار به کوفه مصادف با قیام توابین در این شهر بود. تلاشها و تبلیغات مختار اگر چه در صف شیعیان اختلافی ایجاد کرد و گروهی از توابین بدو پیوستند لیکن در جلب شیعیان کوفه موفقیت آمیز نبود زیرا بیشتر شیعیان با سلیمان بن صرد بوده و حتی برخی ادعای او را مبنی بر رابطه‌اش با محمد بن حنفیه را مورد انکار قرار دادند. [۶۵] پس از خروج توابین از کوفه، اشراف هوادار نظام اموی که از مختار و برنامه‌هایش وحشت داشتند با بزرگ جلوه دادن خطر وی، حاکم زبیری کوفه، عبدالله بن یزید را واداشتند تا او را زندانی کند. مختار در زندان بود که قیام توابین به پایان رسید و بقایای آنها به شهر بازگشتند. وی از زندان به بزرگان شیعه نامه‌ای نوشت و خود را قاتل ستمگران و انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلان معرفی کرد و آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان و نبرد با منحرفان دعوت کرد. [۶۶] مختار بار دیگر با وساطت عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد و پس از آزادی به سازماندهی و فراهم آوردن زمینه قیام خود پرداخت و شیعیان را به همراهی خود دعوت کرد. در همان اثنا به فرمان ابن زبیر، عبدالله بن یزید از امارت کوفه معزول و به جای او عبدالله بن مطیع قرشی که از هواداران سرسخت ابن زبیر بود گماشته شد. [۶۷] مختار لازم بود که هر چه زودتر و پیش از آن که مأموران والی جدید او را تحت مراقبت قرار دهند، موضعی مناسب برگزیند. گویند مختار ابتدا صلاح دید با امام زین العابدین (ع) رابطه برقرار سازد و او را در جریان امر نهد ولی امام پاسخ مثبتی به او نداد. [۶۸] از این رو او به ابن حنفیه روی آورد. [۶۹] وی نمایندگانی به سوی محمد بن حنفیه فرستاد و او بنا به دلایلی به ویژه موقعیتش در میان شیعیان و نیز مراقبت سخت او از سوی ابن زبیر نتوانست پاسخ قاطعی به فرستادگان مختار بدهد. ولی از پاسخ مبهمی که به ایشان داد می‌توان دریافت که وی با قیام مختار مخالفتی نداشته است: «از این که خدا ما را به وسیله هر که از بندگانش یاری دهد، مخالفتی نداریم». [۷۰] موضع ابن حنفیه در قبال مختار، در اوضاع عمومی کوفه اثر نهاد زیرا نظر شیعیان به سوی ابن حنفیه که تا آن روز چندان شهرتی نداشت، جلب گردید و نیز

مختار زعامت شیعیان را به دست گرفت و تعدادی از بزرگان شیعه که او را شایسته رهبری می‌دانستند به گردش جمع شدند و به نفع مختار به تبلیغ پرداختند. در این میان، گروهی از بزرگان شیعه در کوفه در باره نمایندگی مختار از طرف محمد بن حنفیه تردید داشتند. اینان به حجاز نزد محمد بن حنفیه رفتند و از او استفسار کردند. پاسخ محمد بن حنفیه به منزله پشتیبانی و همراهی با مختار تلقی شد و در نتیجه شیعیان کوفه به گرد مختار فراهم آمدند و زمینه قیام وی فراهم شد. [۷۱] با این حال چند مانع بر سر راه مختار وجود داشت: یکی کینه تیزی شدید اشراف کوفه نسبت به او بود. دیگر این که ابراهیم فرزند مالک اشتر از بزرگان قبیله مذحج در پیوستن به او تردید داشت. او همچون پدرش، اخلاص شدیدی نسبت به حضرت علی (ع) و خاندانش داشت و با امویان سخت دشمن بود ولی دیدگاهش با دیگر شیعیان متفاوت بود. از این رو در قیام تواین شرکت نجست و با قیام مختار با احتیاط برخورد کرد. زیرا قیام شیعه را فاقد یک برنامه منظم و اهداف روشن می‌دید. لذا همواره با زعمای شیعه به ویژه با ابن حنفیه در تماس بود. مختار به پیشنهاد یاران خود برای جذب ابراهیم و استفاده از نیروی شیعی بسیار قبیله مذحج نزد وی رفت و سرانجام با اصرار زیاد او را موافق خود ساخت و گویا نامه‌ای که مختار بدو نشان داد که از طرف محمد بن حنفیه خطاب به او نوشته شده و گواهی همراهان مختار که شهادت دادند محمد خود این نامه را نوشته، ابراهیم را به این امر متقاعد ساخت، متن نامه چنین بود: «... به ابراهیم بن مالک اشتر، من وزیر و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما فرستاده‌ام و از وی خواسته‌ام با دشمنانم بجنگد و به خونخواهی خاندانم قیام کند. تو و عشیره‌ات و پیروانت او را یاری کنید». [۷۲] همراهی ابراهیم چهره پرنفوذ و درخشان نظامی کوفه با مختار و رفت و آمد گسترده شیعیان با وی سبب شد تا عبدالله بن مطیع در صدد دستگیری وی بر آید. ابن مطیع مأموران امنیتی خود را به نواحی مختلف کوفه اعزام کرد تا از قیام مختار جلوگیری نمایند ولی این اقدامات، قیام مختار را یک روز به جلو انداخت. زیرا وقتی ابراهیم با تعدادی از یاران مسلح خود به سوی منزل مختار می‌رفت به رئیس مأموران امنیتی خلیفه برخورد و مورد اعتراض وی قرار گرفت و ابراهیم نیز با نيزه‌ای او را کشت. از این رو مختار که تصمیم داشت فردا شب قیام کند از این موقعیت سود جست و به یاران خود دستور داد شامگاه سه شنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۶۶ ه. ق با شعار «یا لثارات الحسین» شیعیان را فراخواند. [۷۳] بدین سان قیام آغاز گشت و سرانجام پس از سه روز جنگ و محاصره قصر عبدالله بن مطیع، وی فرار کرد و مختار و ابن اشتر بر اوضاع شهر مسلط گشتند و فرمانده سپاه و اشراف را سرکوب کردند. مختار سپس در مسجد بر فراز منبر رفت و برنامه سیاسی و اصلاحی خود را اعلان داشت. محور این برنامه‌ها عدالت‌گستری در میان توده‌ها و همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگر فرقه‌ها بود. او در خطبه خود خطاب به مردم گفت: «با من بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله (ص) و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفان پیروی کنید». [۷۴] مردم نیز با وی بیعت کردند. عواملی چند در پیروزی مختار و تحقق آرزوی شیعیان در به حکومت رسیدن، مؤثر بود: ۱. تکیه بر مردم تحت ستم امویان، چه عرب و چه غیر عرب (موالی) که از ستم امویان و طرفداران ابن‌زبیر به تنگ آمده بودند و آنها قیام مختار را وسیله‌ای برای تحقق آرمانهای اصلاح طلبانه خود می‌دانستند. ۲. جنبش شیعه مختار را فردی مورد تأیید ابن حنفیه می‌دانست و او را به عنوان یک سیاستمدار مبرز و جنگاور چیره‌دست می‌پذیرفت. ۳. حکومت زبیریان در کوفه هیچ تغییر سیاسی به جای نهاد و فاقد هر گونه برنامه اصلاحی بود. ۴. همکاری کارگزار ابن‌زبیر با برخی از قاتلان حسین (ع) در حکومت و جنگ با مختار اثر بدی در صفوف نیروهای ابن‌زبیر نهاد و گروه‌هایی از ایشان به مختار پیوستند. ۵. پیوستن ابراهیم بن اشتر به مختار، موقعیت را به نفع مختار تغییر داد. ابن اشتر همچنین به دلیل نفوذ قبیله‌ای و موقعیت خاص در میان شیعیان و مقام برجسته نظامی خود در این پیروزی سهم به سزا داشت. [۷۵] پیروزی مختار با خونریزی مفرط و فشار ظالمانه همراه نبود زیرا وقتی که اشراف از او امان خواستند او پذیرفت. با این که مختار با سهولت به قدرت رسید ولی مشکلاتی بر سر راه او به وجود آمد که حکومت نوپای او را تهدید می‌کرد. از یک طرف سپاه اموی به کوفه نزدیک می‌شد و از سوی دیگر ابن‌زبیر همچنان پنجه بر نواحی جنوبی عراق افکنده بود. رسیدن ابن‌زبیر با سپاه اموی به موصل، دشوارترین مرحله قیام مختار بود. او برای جلوگیری از

یورش دشمن به کوفه، نیرویی را به مقابله آنها اعزام کرد که با درگذشت فرمانده نیروها، یزید بن انس که سالخورده و بیمار بود، ناچار هفت هزار نیرو را به فرماندهی ابراهیم بن اشتر فرستاد تا از پیشروی ابن‌زیاد در عراق جلوگیری کند. [۷۶] علاوه بر پیکار بنی‌مروان با مختار، مشکل دیگر، طرح براندازی اشراف کوفه علیه مختار بود که از غیبت ابراهیم بن مالک اشتر سود جستند و گرد هم آمدند و یکدیگر را به جنگ با مختار فرا خواندند. حاکمیت مختار در کوفه، نفوذ قدرت وی و شیعیان، دفاع مختار از محرومان و موالی، خونخواهی خاندان پیامبر (ص)، اشراف کوفه را که در واقعه کربلا - و شهادت مسلم بن عقیل دست داشتند به وحشت انداخت. در واقع حکومت شیعی در کوفه به ریاست مختار با منافع سیاسی و اقتصادی آنان ناهمساز بود. عدالت‌گستری مختار در میان توده‌های محروم به ویژه موالی و لغو امتیازات بی‌مورد اشراف آنها را نگران می‌ساخت. اشراف به همراه هواداران خود محل فرمانروایی مختار را محاصره کردند، در نتیجه وی از ابراهیم بن مالک خواست که به کوفه برگردد و او نیز به یاری مختار آمد و توانست اشراف را سرکوب کند. [۷۷]

خونخواهی از قاتلان امام حسین

مختار پس از سرکوبی قیام اشراف کوفه، به خونخواهی خاندان رسول خدا (ص) پرداخت و به یاران خود دستور داد کسانی را که در کشتار روز عاشورا دست داشتند دستگیر و به قتل رسانند. مختار اموال و مستمری مقتولان را به ایرانیانی که در خدمت وی بودند می‌بخشید. [۷۸] از جمله این کشته شدگان، شمر بن ذی‌الجوشن، خولی بن یزیداصبحی، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص و پسرش حفص بودند. [۷۹] برخی از اشراف به بصره فرار کردند و برخی نیز در همان کوفه مخفی شدند. مختار سرهای این قاتلان را به مکه نزد محمد بن حنفیه فرستاد و او نیز از خداوند برای مختار پاداش نیکو خواست. [۸۰] گویند وقتی مختار سرهای عمر بن سعد و فرزندش را به مدینه فرستاد تنها در آن روز بود که امام علی بن الحسین را خندان دیدند [۸۱] زیرا قبل از آن امام سجاد در اکثر اوقات گریه کرده و ناراحت بود. این حوادث مرزبندی خاصی را ایجاد کرد، شیعیان به کلی از گروه‌های دیگر جدا شدند، اگر مختار تا قبل از آن کوشش در جذب همه جناحها داشت اینک تنها پشتوانه‌اش «شیعیان» بودند، در مقابل آنها، علاوه بر کسانی که طرفدار «بنی‌امیه» بودند، و طرفداران «آل‌زبیر» نیز حضور داشتند، تعداد این افراد کم نبود، [۸۲] بسیاری به بصره رفتند [۸۳] و بسیاری نیز در انتظار فرصت نشسته بودند.

پیکار با عبیدالله بن زیاد

مختار دو روز پس از سرکوبی اشراف کوفه، ابراهیم بن اشتر را روانه جنگ با عبیدالله بن زیاد کرد. دو سپاه در کنار رودخانه خازر (پنج فرسخی موصل) با یکدیگر رو به رو شدند. شیعیان با فداکاری و جانبازی بر سپاه یورش آوردند و توانستند شکست سختی بر سپاه مروانی وارد نمایند و بسیاری از آنان که فرار کردند در رودخانه غرق شدند. در این واقعه که در سال ۶۷ هجری رخ داد برخی از مهم‌ترین رهبران شام که مدت‌ها در جنگ‌های مختلف بر ضد عراق شرکت کرده بودند، کشته شدند. عبیدالله بن زیاد، حصین بن نمیر سکونی، شُرَحْبِیل بن ذی‌الصلاح حمیری از جمله این افراد بودند که کشته شدند. ابراهیم سرهای فرماندهان سپاه شام را به کوفه نزد مختار فرستاد و او نیز سرها را به حجاز ارسال کرد و امام علی بن حسین (ع) از دیدن آنها خوشحال شد. ابراهیم پس از آن به موصل رفت و تمام سرزمین جزیره از دیار ربیع تا دیار مضر را تصرف کرد و بر همه شهرهای جزیره و ایالی گمارد و خراج آنها را جمع آوری کرد. [۸۴].

تلاش برای گسترش قلمرو

مختار که پس از سرکوب اشراف و وابستگان به اموی‌ها و زبیری‌ها، مشکل داخلی خود را حل نموده بود به فکر توسعه مناطق تحت حکومت خود افتاد. بصره مأمّن فراریان کوفه و پایگاه زبیریان در عراق، یکی از نقاط مورد توجه مختار بود که طبعاً کانون خطر نیز برای او محسوب می‌شد. اقدام مختار می‌توانست در جهت جذب شیعیان اندک آن دیار نیز باشد. مختار، مثنی بن مخزبه رهبر شیعیان بصره را به این شهر فرستاد تا مردم را علیه ابن‌زبیر بشوراند لیکن در جنگی که در گرفت تعدادی از یارانش کشته شدند و خود به کوفه رفت و به مختار پیوست. [۸۵] نقطه دیگری که مورد توجه مختار بود «حجاز» مقر اصلی ابن‌زبیر بود. مختار سعی داشت به بهانه کمک به ابن‌زبیر در دفع حمله سپاه شام به حجاز، مدینه را تحت تسلط خود درآورد. اما با درگیری نیروهای اعزامی مختار با نیروهای ابن‌زبیر، بسیاری از آنها کشته و بسیاری نیز گریختند. [۸۶] از نامه‌ای که مختار برای محمدبن حنفیه فرستاده بر می‌آید که هدف مختار از بین بردن دشمنان اهل بیت (ع) و رها کردن سرزمین حجاز برای حاکمیت شیعی بوده است. اگر چه ابن حنفیه در پاسخ نامه او که از وی اجازه خواسته بود تا سپاه بی‌شماری را به سوی مدینه گسیل کند، با تمجید از او و نیتش نوشت: «اگر من قصد جنگ داشتم مردمان زیادی بودند که به من ملحق می‌شدند اما من خود کناره گرفته‌ام». [۸۷] مدتی بعد ابن‌زبیر، محمدبن حنفیه و جمعی از بنی‌هاشم را که به مکه رفته بودند، برای بیعت تحت فشار قرار داد و چون از این کار سر باز زدند ایشان را زندانی و حتی تهدید به آتش زدن نمود. ابن حنفیه طی نامه‌ای از مختار کمک خواست و او نیز با اعزام گروهی به مکه توانست آنها را آزاد نماید. این گروه با شعار «یا لثارات الحسین» به طرف زمزم، محل زندان بنی‌هاشم رفته و آنها را رها کردند. بین نیروهای ابن‌زبیر و این گروه به دلیل عدم خونریزی در حرم درگیری رخ نداد [۸۸] و از آنجا که یاران مختار با چوب (نه با شمشیر) وارد مکه شدند به نام «خشبیه» شهرت یافتند.

اتحاد اشراف کوفه و زبیری‌ها علیه مختار

سرکوبی اشراف کوفه و جستجوی مختار برای یافتن کشندگان خاندان رسول‌الله (ص) موجب فرار اشراف و برخی از قاتلان به بصره شد. از جمله آنان محمد بن اشعث کندی و شبت بن ربیع تمیمی بودند که با مصعب بن زبیر علیه مختار ائتلاف کردند. آنها حتی افرادی را نیز فرستادند تا با تبلیغ، مردم را از حمایت مختار بازدارند. تصرف سرزمین جزیره و گسترش اقتدار سیاسی و نظامی مختار و تشویق اشراف کوفه، مصعب بن زبیر را که از سوی برادرش والی بصره شده بود، مصمم به نبرد با مختار کرد. مصعب سپاهی از قبایل مختلف عرب و فراریان (اشراف) کوفه فراهم ساخت و به سوی کوفه حرکت کرد. مختار نیز سپاهی به شمار سی هزار نفر از اعراب و ایرانیان بسیج کرد و فرماندهی آن را به «احمر بن شمیط احمسی» واگذاشت، زیرا ابراهیم بن مالک از مختار کناره گرفته بود. او که اینک در موصل حاکمیت یافته بود حاضر به بازگشت به کوفه برای حمایت از مختار نشد. دو سپاه در مَذار، واقع در میسان بین واسط و بصره، روبه‌رو شدند. مصعب یاران مختار را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و بیعت با عبدالله بن زبیر به عنوان امیرالمؤمنین فرا خواند. ابن‌شمیط نیز آنان را به کتاب خدا و سنت رسولش و بیعت با امیر مختار و قرار دادن خلافت در خاندان رسول‌الله (ص) به شورا، فرا خواند. مصعب به سپاه مختار حمله کرد و آنان را شکست داد. احمر بن شمیط به همراه بسیاری از یاران خود کشته شدند و شمار زیادی از آنان فرار کردند. مصعب پس از پیروزی در مَذار از راه خشکی و رودخانه فرات به سوی کوفه حرکت کرد. مختار نیز بقایای سپاه خود را گرد آورد و به مقابله او رفت لیکن هنگامی که نبرد در گرفت مختار شکست خورد و بیشتر فرماندهانش کشته شدند. مختار و بقیه یارانش به قصر پناه بردند و سرانجام با تعدادی از یاران خود از قصر بیرون آمدند و جنگیدند تا کشته شدند. مصعب به شش هزار نفر که داخل قصر بودند امان داد و چون آنان بیرون آمدند به تحریک برخی از همراهان، دستور داد آنها را گردن زدند. [۸۹] پس از کشته شدن مختار، ابراهیم بن مالک نیز با تقاضای مصعب بدون مقاومت و اعتراضی به کوفه آمد و مصعب او را به گرمی پذیرفت [۹۰] ولی هیچ‌گاه به مقام خود باز نگشت. با سقوط

حکومت مختار در کوفه، عراق در قلمرو زبیریان قرار گرفت و هواخواهان ابن‌زبیر در عراق به رهبری مصعب بن زبیر حکومت را به چنگ آوردند. در نتیجه مبارزات شیعیان که در عراق دارای اهمیت بسزا بود به دلیل عدم وجود فرماندهان لایق و جنگاوران تیز چنگ دوره‌ای از رکود نسبی را پشت سر نهاد ولی این بدان معنی نبود که شیعیان نقش پیشتازانه خود را در انقلابات عراق فراموش کنند، بلکه مبارزات آنها تحت رهبری‌ها و اهداف مختلف ادامه یافت.

ارزیابی شخصیت و قیام مختار

قضاوت در باره مختار و قیام او چندان ساده نیست زیرا اخبار مشحون از اتهامات، اغراض و گزافه‌هایی است که چهره او را از یک شیعه انقلابی تا کذاب مدعی نبوت آشفته کرده است. ادله زیادی وجود دارد که حاکی از اعتقاد مختار و یارانش به تشیع و علاقه فراوان نسبت به اهل‌بیت (ع) بود. او در محیطی شیعی رشد و تربیت یافت و نسبت به مقام اهل‌بیت شناخت کامل داشت و در دوران حکومت خود به دفاع و خونخواهی از آنان پرداخت. مختار در دوران حکومت خود چندین بار هدایایی برای محمدبن حنفیه فرستاد تا بین خاندان رسول‌الله (ص) پخش کند [۹۱] و با فداکاری بسیار از محمدبن حنفیه دفاع می‌کرد، از جمله نجات او از زندان عبدالله بن‌زبیر. شواهدی بر حمایت محمدبن حنفیه از مختار نیز در دست است که می‌تواند مؤید قیام مختار باشد. مختار با کشتن قاتلان امام حسین (ع) و یارانش، چندان علی بن حسین (ع) و محمدبن حنفیه را خوشحال کرد که او را ستایش و دعا کردند. [۹۲] یاران مختار او را هواخواه خاندان رسالت می‌دانستند و دشمنانش او را دروغگو می‌نامیدند، آن گونه که ابن‌زبیر به ابن‌عباس گفت: «خدا دروغگو را کشت». ابن‌عباس پاسخ داد: «خداوند رحمت کند مختار را که مردی دوستدار ما و آشنا به حقوق ما بود.» [۹۳] موضع مختار در انتقام گرفتن از اموی‌ها و اشراف به خوبی می‌تواند نشان دهد که برای رسیدن به هدف خود حاضر شد موقعیت خود را به خطر انداخته و به دستگیری و قتل قاتلان امام حسین (ع) پردازد. اما از آنجا که او ضربات زیادی بر پیکر اموی‌ها وارد کرده و زبیری‌ها را نیز مورد حمله قرار داد، آنها کوشیدند تا انواع و اقسام اتهامات را به او نسبت دهند مانند: ادعای نبوت، ادعای مهدویت برای ابن حنفیه، تأسیس فرقه کیسانیه، و نسبت دادن لقب کذاب به او، که بیشتر این نسبتها بعد از مرگ مختار به او داده شده است. با وجود اشتباهاتی که مختار داشته، دلیل این مقدار حمله بر او برای ضرباتی است که بر پیکر اموی‌ها وارد کرده است. بنی‌امیه بسیاری از رهبران خود را در جنگ با سپاه مختار از دست دادند. اما ابن‌زبیر نیز که از دشمنان اهل‌بیت بود، نمی‌توانست نسبت به مختار که برای حاکم کردن اهل‌بیت کوشش می‌کرد بی‌تفاوت بماند. [۹۴] مختار در قیام خویش به یکی از هدف‌های اساسی خود یعنی خونخواهی خاندان رسول‌الله (ص) دست یافت. پس به کار بردن واژه شکست برای او چندان زیننده نیست. از سویی دیگر، برخی معتقدند مختار مردی جویای نام و قدرت نیز بود و این ادعا در مخالفت وی با سلیمان بن صرد تجلی پیدا می‌کند و در رفتار سیاسی و تصمیم‌گیری‌های خود گاهی به ملاحظات دینی پشت پا می‌زد و در برابر دشمنانش قول و عملش متفاوت بود. بعضی از برخوردها و اعمال او موجب رنجش و کناره‌گیری شیعیان مخلص از او می‌شد. چنان که ابراهیم بن مالک از او کناره‌گرفت و نعمان بن صهبان راسبی از عباد شیعه بصره، که در خدمت وی بود به اشراف کوفه پیوست و کشته شد و عدی بن حاتم نیز نسبت به مختار موضع بی‌تفاوتی داشت. [۹۵] کناره‌گیری اینان در تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی مختار بسیار مؤثر بود. چنان که کناره‌گیری ابراهیم بن مالک در شکستهای نظامی مختار از مصعب بن زبیر بسیار تأثیر گذاشت. [۹۶].

نقش موالی در جنبش مختار

یک از بازتاب‌های جنبش مختار، حضور گسترده موالی در این جنبش و سپس در حکومت وی بود. از جمله بیشتر سپاه بیست هزار نفری ابراهیم بن مالک از ایرانیان مقیم کوفه بودند. [۹۷] همچنین از سپاه سه هزار نفری که به قصد تصرف مدینه فرستاد ۲۳۰۰

نفرشان از موالی بودند. [۹۸] بسیاری از ایرانیان در سرکوبی شورش اشراف علیه مختار با وی همکاری داشتند. [۹۹] ایرانیان تا هنگام کشته شدن مختار با وی همراهی کردند و از شش هزار نفری که با وی در قصر متحصن شدند ۵۳۰۰ نفرشان ایرانی بودند. [۱۰۰] موالی در دوره معاویه مورد آزار و اذیت قرار داشتند به گونه‌ای که معاویه از جمعیت آنان به وحشت افتاد و دستور داد عده‌ای از آنان را بکشند و بقیه را به کارهای سخت وادارند. [۱۰۱] این برخوردهای ناروا، ایرانیان را به سوی مختار، که در سر لوحه برنامه‌اش دفاع از محرومان بود کشید و موالی نزد وی از محبوبیت بسیار برخوردار شدند. وی به ایرانیان می‌گفت: «شما آزاده و بزرگوار هستید، [۱۰۲] شما از من هستید و من از شما هستم». [۱۰۳] مختار ایرانیان را چنان گرمی داشت که دستور داد اموال و مستمری کسانی که در کربلا به جنگ امام حسین (ع) رفته بودند به ایرانیان داده شود. رفتار مختار، اعتراض اشراف کوفه را در پی داشت. همین توجه و بزرگداشت موالی از سوی مختار سبب شد تا آنان با وی همراهی کنند و اموال فراوانی از عراق، جبل، اصفهان، ری و آذربایجان برای او بفرستند. [۱۰۴] روابط گرم و صمیمی متقابل مختار و ایرانیان همچنین موجب همدلی و همراهی و گرایش ایرانیان با خاندان رسول‌الله (ص) و دشمنی سخت آنان با خاندان اموی گردید. علاقه و محبت متقابل خاندان پیامبر (ص) و موالی با یکدیگر و موضع یکسان آنان در مبارزه با امویان، موجب همکاری بیشتر این دو گروه می‌گردید و هر دو، مورد اذیت و آزار و کشتار و شکنجه قرار می‌گرفتند. نظام مروانی و عمال آنها به شدت با امامان شیعه و شیعیان آنان و موالی برخورد می‌کرد به طوری که در دوران حکومت بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی تعداد زیادی کشته شدند. [۱۰۵] تا قبل از قیام مختار، موالی نقش چندانی در جامعه عربی عراق بر عهده نداشتند گرچه از لحاظ علمی به تدریج و در اواخر قرن اول هجری برتری خاصی یافتند، حرکت مختار باعث شد تا موالی به صورت یک نیروی قابل استفاده و قابل توجه در عراق ظهور کند و گرچه به خاطر قیام مختار به شدت سرکوب شد، اما همین بهره‌گیری، درصد نقش آنها را در جامعه افزایش داد. عبدالملک که احساس خطر فراوان از ناحیه موالی می‌کرد احتمالاً کوشید تا با توجه بیشتری به آنها، زمینه شورش آنان را از بین ببرد و به همین جهت سهم آنها را از بیت‌المال بیش از مقداری قرار داد که معاویه معین کرده بود. [۱۰۶] حوادث بعدی نشان داد که از زمان مختار به بعد پیشرفت موالی ایران آغاز شده و با روی کار آمدن موالی توسط بنی‌عباس نقش آنها در جامعه اسلامی به نقطه اوج خود رسید. [۱۰۷]

مهاجرت اعراب کوفی به ایران

کشتار بی‌رحمانه ابن‌زبیر در پایان محاصره قصر کوفه به تحریک اشرافیت یمنی و جنایات حجاج، بعد از آن، برخی شیعیان کوفه را ناگزیر کرد که به مناطقی مهاجرت کنند که بتوانند بدون دغدغه خاطر در آن زندگی کنند؛ از آن جمله مهاجرت فرزندان سائب بن مالک اشعری یکی از یاران مختار بود که از کوفه به ایران رفتند و در قم ساکن شدند. پس از مهاجرت آل سائب، عموزادگان آنان، فرزندان سعد بن مالک اشعری با اقوام و وابستگان خود مجموعاً هفتاد سوار بودند که در نظر داشتند به اصفهان بروند، ولی در قم سکنا گزیدند و در آن شهر عزت و شوکت یافتند. اشعریان که به قم مهاجرت کردند دوستدار خاندان رسول‌الله (ص) بودند و موسی بن عبدالله بن سعد اشعری، مذهب شیعه را اظهار کرد و دیگر ساکنان اهل قم نیز به پیروی وی مذهب شیعه را اختیار کردند. [۱۰۸] مهاجرت اعراب به ایران اختصاص به اشعریان نداشت و گروه‌های دیگری نیز به قم مهاجرت کردند، یعقوبی در باره مردم قم می‌نویسد: «قومی هستند از مذحج و سپس از اشعریان و در آن، مردمی از عجم‌های کهن سکونت دارند و قومی هم از موالی که خود می‌گویند که آنان موالی عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هستند.» [۱۰۹] بدین سان، مذهب شیعه پس از مهاجرت عناصر عربی یمنی (اشعری و مذحجی) به قم به این شهر راه یافت و قم به شکل نخستین کانون و پایگاه شیعیان ایران درآمد و شعاع تشیع از این مرکز به شهرهای اطراف، ری، کاشان، آوه، و سپس شمال ایران سرایت کرد.

موضع گیری‌های محمد حنفیه و ابن عباس

پس از واقعه کربلا و اوضاع دشوار حاکم، که امام سجاد (ع)، سلاح دعا را به عنوان مهم‌ترین تأثیر اجتماعی در ایجاد پیوند مردم با خدا انتخاب کرد و سعی بر آن داشت تا با جنبشهایی که به نام شیعه بر پا می‌شد مانند قیام توابین و مختار رابطه‌ای برقرار نماید، دو شخصیت دیگر در فعالیتهای سیاسی و گروهی مشارکت داشتند. یکی محمدبن حنفیه فرزند حضرت علی (ع) و دیگری عبدالله بن عباس که به عنوان مفسر قرآن دارای شهرت بود. محمدبن حنفیه به دلیل علوی بودن برای شیعیان دارای اهمیت خاصی بود. با این که او داعیه رهبری نداشت لیکن مختار در کوفه به نام او علم مخالفت بر افراشته بود و شخصی چون ابن‌زبیر او را برای اهداف خود خطرناک می‌پنداشت. زیرا بنی‌هاشم به دلیل دشمنی عبدالله بن زبیر با خاندان پیامبر و علویان، حاضر به بیعت با او نشدند. از این رو او، محمدبن حنفیه، ابن‌عباس و ۱۷ تن از بنی‌هاشم را زندانی کرد تا این که فرستادگان مختار آنها را نجات دادند. [۱۱۰]

ابن حنفیه بارها نسبت به سخنرانی‌های ابن‌زبیر که به عیب‌گویی از حضرت علی (ع) می‌پرداخت، صدای اعتراض بلند کرده و مشاجرات لفظی بین آنها به وجود می‌آمد. این مسأله موجب شد تا ابن‌زبیر دستور اخراج ابن حنفیه را بدهد که این امر موجب اعتراض ابن‌عباس نیز واقع گردید. عبدالملک که قصد داشت از این اختلاف به سود خویش بهره‌گیری کند، ابن حنفیه را به شام دعوت کرد لیکن تمجیدهای مردم از او و ذکر اوصاف وی موجب شد عبدالملک احساس خطر نموده و شرط ورود ابن حنفیه به دمشق را بیعت با وی اعلام کرد، در نتیجه ابن حنفیه پذیرفت و به مکه برگشت و در شعب ابی‌طالب سکنی گزید. بار دیگر بین او و ابن‌زبیر اختلاف بالا گرفت که منجر به اخراج وی به طائف گردید. در این زمان ابن‌عباس نیز از مکه اخراج شده و به طائف آمده و هر دو علیه ابن‌زبیر تبلیغ می‌کردند. [۱۱۱] ابن‌عباس از مخالفان سرسخت ابن‌زبیر در مکه بود. او از ابتدا با ابن‌زبیر به مخالفت برخاست. زمانی که هنوز یزید در قید حیات بود ابن‌عباس را به خاطر مخالفتش با ابن‌زبیر تشویق کرد زیرا گمان می‌برد که ابن‌عباس قصد دارد تا بنی‌امیه بر مکه تسلط یافته او با آنان بیعت کند. ولی ابن‌عباس در پاسخ نامه او به شدت وی را مورد حمله قرار داد و او را در خصوص کشتن امام حسین (ع) و فرزندان عبدالملک، و پدرش معاویه را به دلیل سنت‌های غلط و رواج بدعت و ایجاد گمراهی در جامعه سرزنش کرد. یزید در پاسخ نامه ابن‌عباس، او را متهم به شرکت در قتل عثمان کرد که ابن‌عباس نیز گفت بیش از همه خود پدرت معاویه مقصر است زیرا آنقدر در دادن کمک تأخیر کرد تا عثمان به هلاکت رسید. [۱۱۲] دیدگاه ابن‌عباس و ابن حنفیه این بود که خلافت وضع اسفباری پیدا کرده و از مرحله نبوت و خلافت به پادشاهی رسیده است. ابن‌عباس به مردم توصیه می‌کرد که از هر دو گروه زبیری‌ها و اموی‌ها فرار کنند زیرا آنها مردم را به جهنم دعوت می‌کنند. [۱۱۳] موضع ابن‌عباس در جریان‌ات مکه در عهد ابن‌زبیر با محمدبن حنفیه کاملاً هماهنگ بود و وی عمدتاً به دفاع از ابن حنفیه می‌پرداخت و بارها بر سر همین مسائل و مشابه آنها با ابن‌زبیر مشاجره می‌کرد. حمایت‌های ابن‌عباس و نیز مخالفت‌های خود او منجر به اخراجش از مکه شد که به طائف رفت و اما آنجا نیز دست از مخالفت برنداشت و در خطابی به مردم ماهیت فریبکارانه ابن‌زبیر را بر ملا کرد. او در همان طائف در سال ۶۸ ه.ق. رحلت کرد و ابن حنفیه بر او نماز گزارد. [۱۱۴] در این زمان بین بنی‌هاشم اختلافی وجود نداشت اما بعدها به تدریج بین بنی‌عباس و طالبین اختلاف آغاز شد تا آنجا که در خلافت عباسیان، علویان و طالبیان تحت فشارهای شدیدی قرار گرفتند. پس از حاکمیت عبدالملک وی سیاست مماشات با بنی‌هاشم را در پیش گرفت و به حجاج نیز نوشت تا از ریختن خون بنی‌عبدالملک پرهیز کند زیرا آل ابوسفیان با دست زدن به چنین کاری حکومت را از دست دادند. [۱۱۵]

پاورقی

[۱] در این باره ر.ک: عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ چهارم، تهران: دفتر

- نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۵، صص ۱۵۳-۱۴۶. عبدالکریم هاشمی نژاد. درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، چاپ دهم، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۰.
- [۲] ر.ک: عبدالله علایلی، برترین هدف در برترین نهاد (پرتوی از زندگی امام حسین (ع))، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، صص ۱۳۰-۱۲۳.
- [۳] همان، صص ۱۳۰ - ۱۳۳.
- [۴] در باره زندگی و مبارزات این شاعران ر.ک: صادق آیینه‌وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
- [۵] محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر: ۱۳۶۲، ص ۳۰۶۶. سبط بن الجوزی، تذکره الخواص، بیروت: مؤسسه اهل‌البیت، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳۱. عزالدین علی بن اثیر، کامل، ج ۵، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات علمی، بی تا، ص ۱۹۳.
- [۶] محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲ (دو جلد در یک مجلد) ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۴۶، ص ۱۱۹. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۳. احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، حقه و علق علیه محمدباقر المحمودی، الجزء الثالث، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ه.ق، ص ۲۰۷.
- [۷] ابن عساکر، تاریخ، ج ۱۲، ص ۲۴. به نقل از: اسدحیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات طور، ۱۳۷۲، ص ۳۱۹.
- [۸] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۷. محمد بن علی ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق. ج ۳، ص ۱۴۲. شهاب الدین احمد نویری، نهایت‌الارب، ترجمه محمود مهدوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۲۰۰. خوارزمی، مقتل الحسین، نجف: مکتبه مفید، بی تا، ج ۲، ص ۴۲. ابی مخنف، وقعه الطف، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۲۶۲. ارشاد، ج ۲، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.
- [۹] الفتوح، ج ۳، ص ۱۵۱-۱۵۰. تذکره الخواص، ص ۲۶۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۸۱-۱۸۰. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۴. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.]
- [۱۰] خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، صص ۶۴ - ۶۶. اللهوف، صص ۸۱ - ۷۹. ابن طیفور، کتاب بلاغات النساء، بیروت: دارالنهضة الحديثه، ۱۳۷۹ق. صص ۳۵ - ۳۶. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳ - ۱۳۵. ترجمه سیدجعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (ع)، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴، صص ۲۵۶ - ۲۶۰. نمونه دیگری از برخورد حضرت زینب (س) با یزید آن گاه است که مردی از اهل شام از یزید خواست که فاطمه دختر امام حسین (ع) را به او ببخشد. حضرت زینب (س) به آن مرد گفت تو و یزید چنین حقی ندارید. یزید با خشم فریاد زد: تو دروغ می گویی به خدا سوگند، من این حق را دارم و اگر بخواهم انجام می دهم. زینب (س) گفت: به خدا سوگند دروغ می گویی، که خداوند چنین حقی را برای تو قرار نداده، مگر این که از دین ما بیرون شده و آیین دیگری گرفته باشی. یزید که سخت خشمگین شده بود و ناسزا می گفت گفت: به من چنین پاسخ می دهی؟ پدر و برادر تو از دین خارج شدند. زینب (س) گفت: در پناه دین خدا و به واسطه آیین پدر و برادر من، تو و جدت رهنمون شدید. یزید گفت: ای دشمن خدا دروغ می گویی؟ زینب گفت: تو امیری، با تکیه بر قدرت خود ناسزا می گویی. (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۳. ارشاد، ج ۲، صص ۱۲۵ - ۱۲۶). نهایت‌الارب، ج ۷، ص ۲۰۴. وقعه الطف، ص ۲۷۲-۲۷۱، اللهوف، ص ۷۹-۸۰.
- [۱۱] در باره تفصیل این سخنان ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۰۷۸-۳۰۷۲. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵، بیروت: داراحیاء التراث

العربی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۲۳. کامل ابن اثیر، ج ۵، صص ۲۰۰ - ۲۰۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی و غفاری، چاپ دوم، ص ۱۲۳.

[۱۲] نمونه‌ای از گفتگوی مرد شامی با حضرت علی بن الحسین (ع) و استدلالهای امام در پاسخ او در: مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۶۱ - ۶۲. اللهوف سید بن طاووس، ص ۷۴. در باره خطبه امام سجاد (ع) در کوفه، ر.ک: اللهوف، صص ۶۷ - ۶۶ و در باره سخنان او با ابن زیاد ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۲۰۷ و مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۴۳ - ۴۲. کامل ابن اثیر ج ۵، ص ۱۹۵.

[۱۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۶۹ - ۷۱. و اندکی در: مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹. اسدحیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، صص ۳۶۸ - ۳۷۹. الفتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

[۱۴] تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۰۷۴-۳۰۷۵. ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۶. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۲.

[۱۵] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۴.

[۱۶] انساب الاشراف، ص ۲۱۷ و مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۷۴. در خود شام افراد دیگری نیز رفتار یزید را مورد سرزنش قرار دادند و بر او ایراد گرفتند. یکی از یاران پیامبر خدا (ص) به نام ابوبرزه اسلمی هنگامی که دید یزید با چوب خیزران بر دندانهای حسین (ع) می‌زند، گفت: ای یزید وای بر تو، لب و دندان کسی را چوب می‌زنی که پیامبر (ص) آن لب و دندانها را می‌بوسید و می‌گفت: شما سرور جوانان بهشت هستید. خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و جهنم را که بد جایگاه و سرانجامی است، بهره آنان سازد. ای یزید، روز قیامت تو را می‌آورند، در حالی که عیب‌الله بن زیاد پشتوانه و شفیع توست و حسین (ع) را می‌آورند و محمد (ص) شفیع اوست. یزید برافروخته و عصبی شد و فرمان داد که ابوبرزه را از مجلس اخراج کنند. (الفتوح، ج ۳، ص ۱۵۰. انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۱۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۹. کامل ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۹۸) علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۶۵. در شام حتی مردم در مسجد جامع به گریه افتادند و با واقعیت‌ها آشنا شدند حتی صدای گریه و عزاداری خانواده یزید نیز بلند شده بود تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۹.

[۱۷] جهت آشنایی با تحلیلی در این باره ر.ک: محمدرضا حکیمی، امام در عینیت جامعه، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵، صص ۲۳ - ۴۳. جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶، صص ۱۹۳ - ۱۰۷. محمد نصیری (رضی)، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ دوم، قم: دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۷۹، صص ۱۵۱ - ۱۵۲. عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، صص ۱۵۹-۱۵۴.

[۱۸] جعفر النقدي، زینب الکبری، ص ۱۵۶. المقدم، مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

[۱۹] اسد حیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته (زندگانی امام حسین (ع))، ص ۳۵۵. سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۳۴۸.

[۲۰] در باره حضرت زینب ر.ک: حسن محمد قاسم، السیده زینب، صص ۶۰-۵۸. خالد محمد خالد، ابناء الرسول، ص ۱۹۳. اسد حیدر، زندگانی امام حسین (ع)، صص ۳۶۴-۳۵۲. سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، صص ۳۵۳-۳۴۳. سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (ع)، صص ۲۶۲-۲۵۶. قاضی طباطبایی، اول اربعین سید الشهداء (ع)، و عبیدلی، اخبار الزینبات.

[۲۱] اخبار الزینبات، ص ۱۱۶.

[۲۲] سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، صص ۳۴۴-۳۴۵.

[۲۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۹. ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۱. بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص

۱۹۶.

- [۲۴] ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۳۰.
- [۲۵] مناقب خوارزمی، ج ۲، ص ۵۳. ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۴۴. انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۰.
- [۲۶] بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۰. مناقب خوارزمی، ج ۲، صص ۵۴ و ۵۵.
- [۲۷] مناقب خوارزمی، ج ۲، صص ۵۴-۵۵. اسد حیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، صص ۳۳۰-۳۲۴.
- [۲۸] عبدالله بن عقیف [را بیاورد و بکشت و بگفت تا در شوره‌زار بیاویزند و آنجا آویخته شد]. (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۷۰). ابن‌زیاد فرستاد و او را کشید و کشت و نعش او را بر در مسجد به دار کشید. (کامل ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۹۶). ... گردنش را زدند و در جایی به نام سبخه او را به دار زدند. (ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲).
- [۲۹] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۸۱-۳۰۸۰، بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص ۲۱۷. سبط ابن‌الجوزی، تذکره الخواص، ص ۲۴۰. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۲ (گریه زنان کوفه و نیز مدینه).
- [۳۰] ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹. ابن قتیبه نیز شبیه این روایت را نقل کرده است: الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۶.
- [۳۱] بن زبیر.
- [۳۲] انساب الاشراف، ج ۴، ص ۳۱. برای آگاهی از دیدگاه مسعودی در این باره ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۳.
- [۳۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹۷.
- [۳۴] همان، صص ۳۱۰۰-۳۰۹۹. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۰. مسعودی گوید مردم مدینه به سرداری عبدالله بن مطیع عدوی و عبدالله بن حنظله انصاری غسیل الملائکه، به جنگ مسلم بیرون آمدند. مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۳.
- [۳۵] الامامه و السیاسه، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۶.
- [۳۶] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۹۹.
- [۳۷] همان، ص ۳۱۰۶ و ۳۱۰۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰.
- [۳۸] ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، الجزء الاول، ص ۲۱۰.
- [۳۹] ر.ک: ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص ۱۸۱، الامامه و السیاسه، الجزء الثاني، ص ۱۰، والجزء الاول، ص ۲۰۹، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۳. تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۱۶-۳۱۰۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰.
- [۴۰] الامامه و السیاسه، الجزء الاول، ص ۲۱۶، در باره نقل‌های متفاوت در باره تعداد کشته‌ها. ر.ک: انساب الاشراف، الجزء الرابع، ص ۴۲، الفتوح، ج ۵، ص ۲۹۵. مروج الذهب مسعودی، ص ۷۴. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ص ۱۹۳. مسعودی می‌گوید از خاندان ابوطالب دو کس و از بنی‌هاشم از غیر خاندان ابوطالب ۳ نفر کشته شدند. هفتاد و چند نفر از سایر قریشیان و معادل آن از انصار و چهار هزار کس از مردم دیگر که شماره شد، به جز آنها که شناخته نشده بودند به قتل رسیدند.
- [۴۱] ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، الجزء الاول، ص ۲۱۳.
- [۴۲] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۱۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰. مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۴. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران نشر نی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۱. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۲۸۳-۲۸۲.
- [۴۳] بنگرید به: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۲ و سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۹۱. همو، زندگانی

- علی بن الحسین (ع)، ص ۱۰۳.
- [۴۴] «...فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم؛ اکنون به سوی خدا باز گردید و به کیفر جهالت خود به کشتن یکدیگر اقدام کنید. این در پیشگاه خدا برای شما بهتر است آن گاه از شما در گذشت که خدا توبه‌پذیر و مهربان است». مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۹۷.
- [۴۵] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۷۰. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۹۷.
- [۴۶] تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۸۴-۳۱۸۰.
- [۴۷] متن نامه‌ها در تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۸۴-۳۱۸۸.
- [۴۸] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۸۸.
- [۴۹] همان، ص ۳۱۹۰.
- [۵۰] در این باره ر.ک: همان، صص ۳۱۹۱-۳۱۹۴.
- [۵۱] همان، صص ۳۲۲۱-۳۲۲۲. ابن اعثم، الفتوح، ج ۶، صص ۶۵-۶۶.
- [۵۲] کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶. تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۲۲۰-۳۲۱۹. مسعودی، التنبیه والاشراف، ص.
- [۵۳] تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۲۱۵-۳۲۱۴.
- [۵۴] ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۲۳۱.
- [۵۵] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۲۰.
- [۵۶] همان، ص ۳۲۲۳.
- [۵۷] همان، صص ۳۲۳۴ - ۳۲۳۱. کامل ابن اثیر، ج ۶، صص ۲۳ - ۲۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۸.
- [۵۸] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۳۷.
- [۵۹] ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۲۴۵.
- [۶۰] مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۸.
- [۶۱] تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۲۴۷ - ۳۲۳۹، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹.
- [۶۲] ر.ک: ابراهیم بیضون، قیام توابین، ترجمه کریم زمانی، صص ۶۶ - ۶۵ رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، صص ۲۱۰ - ۱۹۸. اصغر منتظر القائم، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، صص ۳۱۲ - ۳۰۷.
- [۶۳] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۲۰۳ - ۳۲۰۱ و ۳۲۰۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [۶۴] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۱۴، نیز تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱. در باره علت جدایی مختار از ابن زبیر، ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۸.
- [۶۵] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۱۵ و ج ۸، ص ۳۲۹۱.
- [۶۶] همان، ج ۷، ص ۳۲۴۸.
- [۶۷] همان، ج ۸، ص ۳۲۸۷. نیز بنگرید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [۶۸] برخی محققان، عدم پاسخ مثبت امام سجاد (ع) را ناشی از لزوم حفظ جان اهل بیت (ع) می‌دانند نه اینکه امام (ع) او را طرد کرده باشد.
- [۶۹] مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۷۸.

- [۷۰] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۲۹۳.
- [۷۱] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۲۹۴ - ۳۲۹۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [۷۲] تاریخ طبری، ج ۸، صص ۹۷ - ۳۲۹۶. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۴.
- [۷۳] ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، صص ۲۵۸ - ۲۵۷. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۰۱.
- [۷۴] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۱۷.
- [۷۵] ابراهیم بیضون، قیام توابین، صص ۷۱ - ۷۰.
- [۷۶] ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۶. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۲۹. اخبار الطوال دینوری، صص ۳۳۸ - ۳۳۷.
- [۷۷] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۳۳. ابن اعثم، الفتوح، ج ۶، ص ۱۴۶، ۱۴۹ و ۱۵۱. دینوری، اخبار الطوال، صص ۳۴۵ - ۳۴۴.
- [۷۸] دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۴۴.
- [۷۹] برای مشروح قضیه ر.ک: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۳۶۵ - ۳۳۲۳. اخبار الطوال دینوری، صص ۳۴۸ - ۳۴۳. ابن اعثم، الفتوح، ج ۶، ص ۱۱۹ و ۱۳۹.
- [۸۰] اخبار الطوال دینوری، ص ۳۴۰، ۳۴۵ و ۳۴۹. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۵۳.
- [۸۱] ابن اعثم، الفتوح، ج ۶، ص ۱۲۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳ (در این کتاب سر عبیدالله بن زیاد ذکر شده است).
- [۸۲] رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ص ۲۲۴.
- [۸۳] اخبار الطوال دینوری، ص ۳۴۵ و ۳۴۸.
- [۸۴] همان، صص ۳۴۱ - ۳۳۸. تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۳۹۳ - ۳۳۸۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۰. ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۳۱۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
- [۸۵] تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۳۶۱ - ۳۳۵۹.
- [۸۶] تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۳۶۹ - ۳۳۶۷.
- [۸۷] همان، ص ۳۳۷۰.
- [۸۸] همان، ص ۳۳۷۰.
- [۸۹] مشروح آن در: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۴۲۲ - ۳۳۹۴. اخبار الطوال دینوری، صص ۳۵۱ - ۳۴۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۲.
- [۹۰] اخبار الطوال دینوری، ص ۳۵۲.
- [۹۱] ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۱۵.
- [۹۲] همان، ص ۳۱۵-۲۷۳. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۰. ابن شهر آشوب (محمد بن علی)، مناقب آل ابی طالب، بیروت: دارالاضواء، بی تا، ج ۴، ص ۱۴۴. اصغر منتظر القائم، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت (ع)، ص ۳۲۱.
- [۹۳] ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۳۲۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۵. درموردی دیگر ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۹.
- [۹۴] ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، صص ۲۳۰ - ۲۲۹.
- [۹۵] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۳۹ و ۳۳۵۵. ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۲۷۱.
- [۹۶] در این باره ر.ک: اصغر منتظر القائم، پیشین، صص ۳۲۲ - ۳۲۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ابوفاضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، (۱۳۶۷).
- [۹۷] دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۸.
- [۹۸] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۶.

- [۹۹] دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۴۴.]
- [۱۰۰] همان، ص ۳۵۱ و ۳۵۳ (دینوری گوید ۴۰۰۰ تن ایرانی و ۲۰۰۰ تن عرب) تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۴۲۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۲ گوید ۷۰۰۰ نفر.
- [۱۰۱] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹۴.
- [۱۰۲] دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۴۴.
- [۱۰۳] تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۳۱۹.
- [۱۰۴] دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۴۳.
- [۱۰۵] اصغر منتظر القائم، پیشین، صص ۳۵۲ - ۳۲۴.
- [۱۰۶] ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۴۸.
- [۱۰۷] رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۳۲.
- [۱۰۸] در باره تفصیل اعراب اشعری و مهاجرت آنان از کوفه ر.ک: حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال‌الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱، صص ۲۹۵ - ۲۵۸.
- [۱۰۹] یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۴۹.
- [۱۱۰] مشروح آن در: تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۳۷۳ - ۳۳۷۱. کامل ابن اثیر، ج ۶، صص ۱۱۸ - ۱۱۳. در برخی روایات تعداد همراهان محمد بن حنفیه را ۲۴ نفر ذکر کرده‌اند. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۶۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.
- [۱۱۱] در باره مشاجرات محمد بن حنفیه و ابن زبیر و نیز موضع عبدالملک ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۰۷ - ۲۰۵. کامل ابن اثیر، ج ۶، صص ۱۱۶ - ۱۱۸ - اخبار الطوال دینوری، ص ۳۵۲. فتوح ابن اعثم، ج ۶، صص ۲۵۳ - ۲۴۰. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۸۴ و ۸۵.
- [۱۱۲] مشروح نامه‌های ابن عباس و یزید در: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۸۹ - ۱۸۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸. کامل ابن اثیر، ج ۵، صص ۲۶۷ - ۲۶۵. مباحثه ابن عباس و ابن زبیر در: مروج الذهب، ج ۲، صص ۸۵ و ۸۶.
- [۱۱۳] انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۶.
- [۱۱۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۷. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۱۷.
- [۱۱۵] ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۴۹. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۲. در این باره نیز بنگرید به: رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، صص ۲۶۹ - ۲۶۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبای: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

